

کارل مارکس

نقد برنامه گوتا (1)

ترجمه سهراب شباهنگ

فهرست مندرجات

- 1 - یادداشت مترجم
- 2- برنامه حزب کارگران سوسیال دموکرات [برنامه آیزناخ، 8 اوت 1869]
- 3 - برنامه گوتا (مه 1875)
- 4 - پیشگفتار انگلس بر نقد برنامه گوتا
- 5 - نامه مارکس به ویلهلم براهه
- 6 - یادداشت های حاشیه ای بر برنامه حزب کارگران آلمان [نقد برنامه گوتا]
- 7 - پانوشت ها

یادداشت مترجم

متن زیر ترجمه تازه ای است از نقد برنامه گوتا اثر کارل مارکس (نوشته شده در ماه آوریل تا اوایل ماه مه سال 1875) با مقدمه انگلس بر این نقد (1891) و نامه مورخ 5 مه 1875 مارکس که همراه این نقد به ویلهلم براهه فرستاده و از او خواسته بود تا پس از مطالعه نقد، آن را به رهبران حزب کارگران سوسیال دموکرات (آیزناخرها)، گایب، اوئر، بیل و لیبکنشت منتقل کند. در بیشتر نسخه های نقد برنامه گوتا، چه به زبان فارسی و چه به زبان های انگلیسی، فرانسوی و غیره، به چاپ نقد مارکس و مقدمه انگلس و شماری نامه یا احتمالاً تفسیرها و توضیحاتی که به این نقد مربوط می شوند بسنده می کنند و خود برنامه گوتا در این نسخه ها نیامده است. اینکه انگلس در نخستین چاپ این اثر در سال 1891، برنامه گوتا را ضمیمه نکرد بدین خاطر بود که مخاطبان اصلی او در آن زمان همگی آن برنامه را می شناختند و افزون بر آن، در آن هنگام بحث درباره طرح برنامه جدیدی در دستور کار حزب سوسیال دموکرات آلمان قرار داشت. اما اکنون که 137 سال از تاریخ تدوین برنامه گوتا و نقد مارکس بر آن می گذرد، احتمالاً کمتر خواننده نقد برنامه گوتا را می توان یافت که خود برنامه گوتا را

نیز خوانده باشد. البته مارکس در نقد خود، مهم ترین نکات این برنامه را نقل کرده است با این همه ما فکر می کنیم اگر خود برنامه همراه نقد باشد و پیش از نقد خوانده شود مطالعه مفیدتر و مؤثرتر خواهد بود. همچنین برای درک بهتر نقد مارکس بر برنامه گوتا - از جمله در زمینه سازش غیر اصولی ای که آیزناخرها با لاسالی ها کردند - داشتن شناختی از برنامه آیزناخ مفید به نظر می رسد. از این رو ما برنامه آیزناخ و برنامه گوتا را پیش از نقد مارکس آورده ایم تا خواننده ای که این برنامه ها را نخوانده با آنها آشنا شود و به درک روشن تر و مستقل تری از نقد مارکس دست یابد.

اهمیت و بُرد نقد برنامه گوتا بسیار فراتر از نشان دادن مواضع انحرافی و نادرست آن برنامه و بسیار فراتر از نقد دیدگاه های لاسال است که خط راهنمای نظری و سیاسی برنامه گوتا را تشکیل می دادند. نوشته مارکس نه تنها یک رشته دیدگاه های تئوریک و سیاسی نادرست را که در آن زمان دامنگیر جنبش کارگری بودند و در زمان ما نیز چنین اند مورد تحلیل و نقد قرار می دهد، بلکه به عنوان نقدی علمی و انقلابی تنها به نفی و جنبه سلبی بسنده نمی کند و در هر مورد، دیدگاه و موضع مثبت و ایجابی خود را نیز به روشنی و استواری مطرح می نماید. یک جنبه بسیار مهم و آموزنده دیگر اثر مارکس این است که در نقد مواضع نظری نه تنها نادرستی یا نارسائی احکام و تئوری های طرف مقابل را به شکل علمی و منطقی ثابت می کند، بلکه به نتایج عملی آن مواضع نظری نیز می پردازد و بدین سان معیار عمل را، هم در نقد اندیشه و نظر نادرست و هم به عنوان پشتوانه نظر درست، به کار می بندد. این دو جنبه بسیار مهم نقد مارکس، یعنی از یک سو عدم اکتفا به نفی ساده و رد نظر نادرست و ضرورت طرح نظر جایگزین مثبت و ایجابی و از سوی دیگر نشان دادن نتایج عملی دیدگاه های تئوریک، دو جنبه اساسی از نقد دیالکتیکی، علمی و انقلابی اند که نقد برنامه گوتا نمونه برجسته ای از آن است.

مارکس در این نوشته با نقل مفصل بندهای برنامه گوتا به نقد نظرات غیر علمی و بورژوائی لاسالی ها در مورد مزد یا به اصطلاح «قانون آهنین مزدها»ی لاسال، رد دیدگاه سکتاریستی و به ظاهر چپ آنان در شیوه برخوردشان به زحمتکشان غیر پرولتری که لاسالی ها آنان را «توده ای ارتجاعی» می نامیدند، رد تز بورژوائی «دولت آزاد خلقی»، رد ناسیونالیسم و بی توجهی و عدم تعهد به انترناسیونالیسم کارگری و وظایف ناشی از آن، رد دیدگاه های برابری طلبانه خرده بورژوائی و یکسان فرض کردن سوسیالیسم یا کمونیسم با برابری طلبی، رد دیدگاه اجتماعی - اقتصادی مبتنی بر توزیع ثروت و نادیده گرفتن شیوه تولید که شیوه توزیع ثروت در جامعه از آن ناشی می شود، رد هرگونه سازش در اصول، رد همکاری و همکاسگی با طبقات ارتجاعی و حکومت های آنها، رد سوسیالیسم دولتی، رد تکیه یک جانبه بر کار قانونی و رد قانون گرایی (که به معنی کنار نهادن مبارزه انقلابی است) و غیره می پردازد. اما چنان که بالاتر گفتیم به رد نظرات نادرست حاکم بر آن برنامه

اکتفا نمی کند و با بیان درک علمی از ماهیت جامعه سرمایه داری و طبقات مهم در این جامعه (از جمله زمینداران که لاسالی ها نامی از آنان نمی بردند و نه تنها از مبارزه به ضد آنان پشتیبانی نمی کردند، بلکه به دنبال نوعی سازش با آنان و بیسمارک بودند)؛ توضیح نهاد دولت در جامعه سرمایه داری و کارکرد آن؛ ضرورت اجتناب ناپذیر فروپاشی نظام سرمایه داری؛ خطوط عمده شیوه تولید در جامعه آینده که مستقیماً پس از انقلاب کارگری جانشین جامعه سرمایه داری می شود؛ فازهای نخستین و پیشرفته جامعه کمونیستی؛ تولید و توزیع در سوسیالیسم و کمونیسم پیشرفته؛ توضیح دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم؛ توضیح خصلت دولت در دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم؛ تکیه بر ماهیت انترناسیونالیستی جنبش کارگری و وظایف ناشی از آن؛ ضرورت تشکل و وحدت کارگران و عمل مستقل آنها؛ ضرورت اداره کارگری تولید تعاونی یا اشتراکی در جامعه آینده و غیره، آلترناتیو مثبت و ایجابی خود را که مبتنی بر سوسیالیسم علمی است مطرح می سازد. نقد برنامه گوتا از این نقطه نظر ادامه مانیفست حزب کمونیست و مکمل آن است. ایده های بنیادی مانیفست که با انقلاب های سال 1848-1850 اروپا، تجربه بزرگ انترناسیونال اول (1864-1876)، کمون پاریس و جنگ داخلی در فرانسه در سال 1871 و تحولات مهم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی در اروپا و آمریکا صیقل خورده بودند و از دیدگاه نظری و روش شناسی نیز با تکامل دیدگاه های مارکس و انگلس در طول قریب به سی سال که از تدوین نظریه درک مادی تاریخ می گذشت، شکل و محتوای دقیق تری به خود گرفته بودند، در نقد برنامه گوتا به روشنی جلوه کردند. از این رو اغراق نیست اگر گفته شود که نقد برنامه گوتا در ادامه مانیفست حزب کمونیست بیانگر خطوط عمده برنامه عام پرولتاریای جهانی برای رهائی از سرمایه داری، کار مزدی و نظام طبقاتی به طور کلی است.

مارکس همچنین به مسایل دموکراتیک و مبارزه پرولتاریا برای خواست های دموکراتیک می پردازد و نشان می دهد که تنها در دموکراسی سیاسی است که مبارزه طبقه کارگر به نتایج قطعی و نهائی خود می رسد.

در شرایط کنونی ایران و جهان که مبارزه با انواع سوسیالیسم های غیر پرولتری و دفاع از سوسیالیسم علمی و کاربست خلاقانه آن برای پی ریزی برنامه، سیاست و تشکیلات انقلابی پرولتری هر روز ضرورت خود را به شکل بارزتر و نیرومندتری نشان می دهد، نقد برنامه گوتا در کنار مانیفست و دیگر برنامه های کمونیستی می تواند دستیار و چراغ راهنمایی برای همه کمونیست ها باشد تا با آموختن عمیق تر سوسیالیسم علمی و درس گیری از تجارب جنبش جهانی طبقه کارگر، مبارزه با بورژوازی و تمام نیروهای ارتجاعی را عمق و وسعت بیشتری بخشند و گامی در زمینه سازماندهی کارگران انقلابی و کمونیست در هر کشور و اتحاد جدید و نیرومند کارگران همه کشورها فراهم آورند

تا این طبقه که به لحاظ عینی و تاریخی گورکن سرمایه داری و نظام طبقاتی به طور کلی است، به لحاظ ذهنی، فکری و سیاسی نیز به سلاح لازم و ویژه خود دست یابد.

س. ش.

تیرماه 1391، ژوئیه 2012

منابع ترجمه:

منابع مقدمه انگلس، نقد برنامه گوتا و نامه مارکس به براهه:

- نقد برنامه گوتا، ترجمه انگلیسی، انتشارات خارجی پکن، 1972

- نقد برنامه گوتا، ترجمه فرانسوی، ادیسیون سوسیال، 1981

منبع برنامه گوتا (1875)

- ترجمه فرانسوی در نقد برنامه گوتا، ترجمه فرانسوی، ادیسیون سوسیال، 1981، ص 149-

147

- ترجمه انگلیسی:

http://www.archive.org/stream/GothaProgramme/726_socWrkrsParty_gothaProgram_231_djvu.txt

منبع برنامه آیزناخ برای سوسیال دموکراسی:

http://www.germanhistorydocs.ghi-dc.org/sub_document.cfm?document_id=688

منابع سایت بالا چنین اند:

«برنامه آیزناخ برای سوسیال دموکراسی» 8 اوت 1969 در ویلهلم لیبکنشت، هفته نامه دموکراتیک،

ج 2، شماره 33، 14 اوت 1869، ص 374-375 (چاپ مجدد در لایپزیک 1869)

متن اصلی آلمانی برنامه در کتاب سیر پی ریزی رایش 1850-1870 چاپ دارمشتات، 1977، ص

405-407 نیز تجدید چاپ شده است.

برنامه حزب کارگران سوسیال دموکرات

برنامه آیزناخ (8 اوت 1869)

I - حزب کارگران سوسیال دموکرات آلمان برای استقرار دولت آزاد خلقی مبارزه می کند.
II - هر عضو حزب کارگران سوسیال دموکرات متعهد به پشتیبانی از اصول زیر با تلاش از صمیم قلب است:

- 1- شرایط سیاسی و اجتماعی کنونی فوق العاده غیر عادلانه اند و از این رو باید با انرژی تمام به ضد آنها مبارزه کرد.
- 2- مبارزه برای آزادی طبقه کارگر، مبارزه ای برای امتیازات طبقاتی و حقوق ویژه نیست، بلکه برای حقوق و وظایف برابر و الغای سلطه طبقاتی است.
- 3- وابستگی اقتصادی کارگر به سرمایه داران شالوده هر شکلی از بردگی است و از این رو هدف حزب سوسیال دموکرات برای هر کارگر این است که تمام درآمد کار را از طریق نظام تعاونی دریافت دارد؛ همراه با این، روش کنونی تولید (نظام مزدی) باید الغا شود.
- 4- آزادی سیاسی اصلی ترین پیش شرط برای آزادی اقتصادی طبقه کارگر است. در نتیجه، مسأله اجتماعی از مسأله سیاسی جدائی پذیر نیست. حل مسأله اقتصادی مشروط به حل مسأله سیاسی است و تنها در دولتی دموکراتیک امکان پذیر است.
- 5- نظر به اینکه آزادی سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر تنها در صورت پیشبرد مبارزه تحت اصول مشترک و واحد امکان پذیر است، حزب کارگران سوسیال دموکرات سازمانی واحد را می پذیرد که در همان حال به هر عضو امکان می دهد تا در جهت رفاه عام تأثیرگذار باشد.
- 6- نظر به اینکه آزادی کار نه وظیفه ای محلی یا ملی، بلکه اجتماعی است که همه کشورهای را که جامعه مدنی داشته باشند دربر می گیرد، حزب کارگران سوسیال دموکرات خود را تا آنجا که قوانین مربوط به تشکل اجازه می دهند شاخه ای از اتحاد بین المللی کارگران می داند و با تلاش های این ارگان هم پیوند است.

III - خواست های زیر باید موضوع تبلیغات حزب کارگران سوسیال دموکرات باشند:

- 1- تضمین رأی عمومی، مستقیم و مخفی برای همه مردان بالاتر از 20 سال در انتخابات پارلمانی [آلمان شمالی]، پارلمان های ایالتی آلمان و مجالس استانی و شهری و هر ارگان انتخابی دیگر. برای نمایندگان منتخب پارلمانی باید حقوق کافی روزانه تضمین شود.
- 2- برقراری قانون گذاری مستقیم (یعنی حق پیشنهاد ایجابی و سلبی) توسط مردم.

- 3- الغای امتیازات مربوط به طبقات، مالکیت، تولد [خانواده] و ایمان مذهبی.
 - 4- استقرار میلیشیای مردمی به جای ارتش های دائمی.
 - 5- جدائی کلیسا از دولت و مدارس از کلیسا.
 - 6- تحصیل اجباری در مدارس ابتدائی و آموزش رایگان در همه مؤسسات آموزشی عمومی.
 - 7- استقلال دادگاه ها؛ برقراری محاکمات با حضور هیأت منصفه و دادگاه های ویژه حرفه ای؛ برقراری روند قضائی شفاهی و عمومی و رایگان بودن اجرای عدالت.
 - 8- الغای همه قوانین ضد مطبوعات، تشکل، اتحادیه های کارگری؛ برقراری روزانه عادی کار؛ محدودیت کار زنان و منع کار کودکان.
 - 9- الغای همه مالیات های غیر مستقیم و برقراری مالیات بر درآمد واحد تصاعدی و مالیات بر ارث.
 - 10- کمک دولتی به نظام تعاونی و وام دولتی به تعاونی های آزاد مولدان با تضمین کنترل دموکراتیک.
- [بندهای 4 تا 18 مربوط به مسایل سازمانی است.]
- 19- اعضای حزب بر پایه برنامه حزب متعهد می شوند که در همه جا دست به کار پی ریزی تشکل های کارگران سوسیال دموکرات شوند.

برنامه گوتا (مه 1875)

الف - کار سرچشمه همه ثروت ها و فرهنگ ها است و از آنجا که به طور کلی کار مفید تنها از طریق جامعه امکان پذیر است، نتایج بی کم و کاست کار به جامعه یعنی به همه اعضای آن تعلق دارد، همه باید بر پایه حقی برابر در کار شرکت داشته باشند و هرکس بر حسب نیازهای معقولش دریافت کند. در جامعه کنونی، وسایل کار در انحصار طبقه سرمایه دار است؛ وابستگی ناشی از این امر برای طبقه کارگر علت سیه روزی و بردگی در همه اشکال آن است.

رهائی کار مستلزم ارتقای ابزارهای کار به دارائی مشترک جامعه و تنظیم کار جمعی توسط جماعت همراه با تخصیص بخشی از محصول برای نیازهای عمومی و تقسیم عادلانه بقیه است.

آزادی کار باید امر طبقه کارگر باشد که در برابر او همه طبقات دیگر صرفا توده ای ارتجاعی اند.

ب - با حرکت بر مبنای این اصول، حزب کارگری سوسیالیست آلمان می کوشد با همه وسایل قانونی، دولت آزاد و جامعه سوسیالیستی را پی ریزی کند، قانون آهنین مزدها را با انهدام نظام کار مزدی در هم

بشکنند، استثمار را در همه شکل هایش لغو کند و همه گونه نابرابری اجتماعی و سیاسی را از میان بردارد.

حزب کارگری سوسیالیست آلمان هر چند که نخست در چهارچوب ملی وارد عمل می شود از خصلت بین المللی جنبش کارگری آگاه است و مصمم است که همه وظایفی را که این واقعیت بر دوش کارگران می نهد انجام دهد تا برادری همه انسان ها را تحقق بخشد.

حزب کارگری سوسیالیست آلمان برای هموار کردن راه ها به منظور حل مسأله اجتماعی خواهان استقرار شرکت های کارگری تولید با کمک دولت زیر کنترل دموکراتیک زحمتکشان است. چنین شرکت های تولیدی باید در صنعت و کشاورزی با چنان دامنه ای برپا شوند که سازماندهی سوسیالیستی کل کار از آن ناشی گردد.

حزب کارگری سوسیالیست آلمان خواهان موارد زیر برای شالوده دولت است:

1- رأی گیری عمومی برابر، مستقیم، مخفی و اجباری در همه انتخابات های عمومی و کمونی [محلی] برای همه شهروندانی که به حداقل سن قانونی 21 سال رسیده باشند. روز انتخابات، یکشنبه و یا روز تعطیل دیگری خواهد بود.

2- قانونگذاری مستقیم توسط مردم. تصمیم جنگ یا صلح توسط مردم.

3- خدمت نظامی همگانی. استقرار نیروهای مسلح مردمی [میلیشیا] به جای ارتش دائمی.

4- لغو قوانین حالت فوق العاده، به ویژه قوانین مربوط به مطبوعات، گردهم آئی ها و تشکل ها و به طور کلی [لغو] همه قوانینی که اظهار آزاد عقیده و آزادی اندیشه و آموزش را محدود می کند.

5- دادگستری باید توسط مردم صورت گیرد. رایگان بودن عدالت.

6- آموزش عمومی و برابر مردم توسط دولت. آموزش اجباری. رایگان بودن آموزش در همه مؤسسات تحصیلی. دین باید امر خصوصی اعلام شود.

حزب کارگری سوسیالیست آلمان در نظام اجتماعی کنونی خواهان موارد زیر است:

1- تعمیم وسیع ترین حقوق و آزادی های سیاسی ممکن در جهت خواست هائی که قبلا ذکر شدند.

2- برقراری مالیات واحد و تصاعدی بر درآمد برای دولت و کمون ها [ارگان های اداری محلی] به جای همه مالیات های غیر مستقیم به ویژه آنهائی که بر دوش مردم سنگینی می کنند.

3- حق نامحدود تشکل.

4- برقراری ساعات کار روزانه عادی در پیوند با نیازهای جامعه. ممنوعیت کار در روز یکشنبه.

5- ممنوعیت کار کودکان و کارهائی که به سلامت و اخلاق [و روحیه] زنان لطمه می زند.

- 6- [وضع] قانون حفاظت از زندگی و سلامت کارگران. کنترل بهداشتی خانه های کارگران. نظارت بر کار در کارخانه ها و کارگاه ها و نیز بر کار خانگی از سوی مقاماتی [مسئولانی] که توسط کارگران برگزیده می شوند. وضع قانون برای مجازات سرپیچی کنندگان.
- 7- وضع مقررات برای کار زندانیان.
- 8- اداره کاملاً آزاد صندوق های همیاری کارگران و امداد متقابل.

پیشگفتار انگلس

دستنوشتی که در اینجا انتشار می یابد - نامه مارکس به براهه و نقد طرح برنامه [گوتا] - در سال 1875 اندکی پیش از کنگره وحدت گوتا (2) به براهه فرستاده شد تا به گایب، اوئر، بیل و لیبکنشت منتقل گردد و سپس به مارکس برگردانده شود. از آنجا که کنگره حزب در حال (3)، بحث درباره برنامه گوتا را در دستور کار حزب قرار داده است من فکر می کنم که اگر بیش از این از انتشار این سند مهم - شاید مهم ترین سند در پیوند با این بحث - خودداری کنم تقصیر این حذف بر گردن من خواهد بود.

اما این دستنوشته اکنون اهمیت دیگر و بسیار دوربرد تری دارد. در اینجا برای نخستین بار شیوه برخورد مارکس به خط مشی تبلیغاتی لاسال از آغاز، هم در زمینه اصول اقتصادی و هم در حوزه تاکتیک های او، به روشنی و با قاطعیت مطرح می شود.

سختی بی رحمانه ای که در تجزیه و تحلیل این طرح برنامه به کار رفته، افشای بی رحمانه نتایج آن و کمبودهایش که در اینجا به عریانی نمودار گشته اند، همه اینها، اکنون پس از پانزده سال، دیگر نمی توانند باعث رنجش و آزرده گی شوند. پیروان ویژه لاسال اکنون تنها در خارج [از آلمان] همچون ورشکسته های منزوی وجود دارند و حتی خود مؤلفان برنامه گوتا، آن را در حال به عنوان برنامه ای در مجموع ناکارآمد و ناکافی، رها کرده اند.

با این همه من برخی از عبارات و داوری های تند شخصی را در جاهایی که اهمیتی نداشتند حذف کردم و به جای آن چند نقطه گذاشتم. خود مارکس نیز اگر دستنوشته را امروز منتشر می کرد همین کار را انجام می داد. خشونت کلام در برخی از عبارات، معلول دو رشته شرایط بود. نخست اینکه مارکس و من با جنبش آلمان بیش از هر جنبش دیگری پیوند داشتیم و از این رو الزاماً گام های واپس گراییانه ای که در این طرح برنامه نمودار شده بود ما را به ویژه پریشان خاطر می کرد. دوم اینکه ما

در آن هنگام، که به زحمت دو سال از کنگره لاهه انترناسیونال (4) می گذشت، در خشن ترین مبارزه با باکونین و آنارشویست های او در گیر بودیم و آنها ما را مسئول هر چیزی که در جنبش کارگری آلمان رخ می داد قلمداد می کردند؛ از این رو می بایست انتظار داشته باشیم که تنظیم مخفیانه این برنامه را به ما نسبت دهند. این ملاحظات اکنون وجود ندارند و از این رو ضرورتی برای باقی ماندن عبارات مورد نظر نیست.

همچنین به خاطر دلایل ناشی از قانون مطبوعات، چند جمله با چند نقطه جایگزین شده اند. هر جا که مجبور بودم عبارت ملایم تری انتخاب کنم آن عبارت را درون کروشه قرار داده ام. غیر از این، در همه موارد متن مارکس کلمه به کلمه بازنویسی شده است.

ف. انگلس

لندن، 6 ژانویه 1891

نامه مارکس به ویلهلم براکه

لندن، 5 مه 1875

براکه گرامی

پس از مطالعه این یادداشت های حاشیه ای انتقادی به برنامه وحدت، آیا ممکن است لطف کنید و آنها را برای بررسی به گایب، اوئر، بیل و لیکنشت بفرستید. من فوق العاده مشغولم و هم اکنون از حدود کاری که پزشک برایم تجویز کرده فراتر رفته ام. بنابراین به خاطر «لذت» نبود که دست به کار چنین نوشته درازی شدم. اما این کار لازم بود تا گام هایی که پس از این برخواهم داشت برای دوستانمان در حزب که این نوشته به آنان ارسال می شود موجب سوء تعبیر نگردد.

پس از برگزاری کنگره وحدت، انگلس و من بیانیه کوتاهی منتشر خواهیم کرد به این منظور که نشان دهیم موضع ما به طور کلی از برنامه اصول یاد شده به دور است و این برنامه هیچ ربطی به ما ندارد. این کار اجتناب ناپذیر است زیرا در خارج [از آلمان] این نظر - نظری کاملاً نادرست - با پشتکار از سوی دشمنان حزب تقویت می شود که گویا ما از اینجا مخفیانه جنبش موسوم به حزب آیزناخ را رهبری می کنیم. مثلاً باکونین در کتابی به زبان روسی که اخیراً منتشر شده (5) مرا مسئول نه تنها همه برنامه ها و غیره حزب، بلکه حتی مسئول هر قدمی می داند که لیکنشت از روز همکاری اش با حزب مردم (6) برداشته است.

جدا از این، من وظیفه خود می دانم که حتی با سکوت دیپلماتیک به چیزی که از نظر من برنامه کاملاً قابل اعتراضی است و روحیه حزب را از بین می برد رسمیت نبخشم.

هر گام جنبش واقعی مهم تر از ده برنامه است. بنابراین اگر *فراتر رفتن* از برنامه آیزناخ میسر نبود – و شرایط زمان چنین اجازه ای نمی داد – می شد صرفاً موافقت نامه ای برای عمل به ضد دشمن مشترک منعقد کرد. اما با طرح یک برنامه اصول (به جای تعویق آن تا زمانی که این امر با دوره قابل ملاحظه اتحاد عمل آماده شود) معیارهائی در برابر جهانیان قرار داده می شود که با آن سطح جنبش حزب مورد سنجش قرار می گیرد.

رهبران لاسالی از این رو آمدند که شرایط آنها را مجبور به آمدن کرد. اگر از پیش به آنها گفته می شد که چانه زنی بر سر اصول وجود نخواهد داشت، آنها مجبور می شدند به برنامه عمل یا طرح اتحاد عمل رضایت دهند. به جای این کار به آنان اجازه داده می شود که مجهز به اختیارنامه [ماندا] بیایند و اعتبار این اختیارنامه ها به رسمیت شناخته می شود و بدین سان تسلیم بی قید و شرط در برابر کسانی صورت می گیرد که خود نیازمند یاری اند. [لاسالی ها] برای رسمیت بخشیدن به کل قضیه، کنگره خود را پیش از کنگره سازش برگزار می کنند در حالی که [حزب آیزناخ] کنگره خود را پس از پایان داستان برپا می دارد (7). بدین سان آشکارا دیده می شود که تمایلی برای خفه کردن هرگونه انتقاد و جلوگیری از دادن فرصت به حزب [آیزناخ] برای اندیشیدن وجود دارد. این را می دانند که صرفاً متحد شدن باعث خرسندی کارگران می شود، اما اشتباه است اگر گمان کنند که بهای گزافی برای این موفقیت لحظه ای نپرداخته اند.

دیگر اینکه برنامه، حتی جدا از ایمان آوردنش به اصول لاسالی، اصلاً برنامه خوبی نیست. من در آینده نزدیک بخش های آخر چاپ فرانسوی سرمایه را برای شما می فرستم. تداوم چاپ به خاطر ممنوعیتی که حکومت فرانسه برقرار کرد برای مدت زیادی به تعویق افتاد. در این هفته یا هفته آینده کار انتشار تمام خواهد شد. آیا شش بخش قبلی را دریافت کرده اید؟ لطفاً نشانی برنارد بکر را به من بدهید چون بخش های آخر را برای او هم باید بفرستم (8).

کتاب فروشی فولکشتات (9) روش های خاصی دارد. مثلاً تا امروز حتی یک نسخه از انتشارات در باره محاکمه کمونیست ها در کلن (10) را برای من نفرستاده است.

با بهترین آرزوها

کارل مارکس شما

یادداشت های حاشیه ای بر برنامه حزب کارگران آلمان

[نقد برنامه گوتا]

کارل مارکس

I

1 - کار سرچشمه همه ثروت ها و فرهنگ ها است [کار سرچشمه هر ثروت و فرهنگی است] و از آنجا که به طور کلی کار مفید تنها از طریق جامعه و در جامعه امکان پذیر است، نتیجه بی کم و کاست کار به جامعه یعنی به همه اعضای آن تعلق دارد.

بخش اول این پاراگراف: «کار سرچشمه همه ثروت ها و فرهنگ ها است.»

کار سرچشمه هر ثروتی نیست. طبیعت درست به اندازه کار سرچشمه ارزش های مصرف است (و قطعاً ثروت مادی از ارزش مصرف تشکیل شده است!) و خود کار صرفاً جلوه ای از یک نیروی طبیعت یعنی نیروی کار انسانی است. عبارت ذکر شده در برنامه را می توان در تمام کتاب های ابتدائی کودکان یافت و این عبارت تنها در صورتی درست است که تلویحاً پذیرفته شود که کار نسبت به همه اشیا و روندهائی که آن را همراهی می کنند تقدم دارد. اما یک برنامه سوسیالیستی نمی تواند این گونه عبارت پردازی بورژوائی را مجاز بداند و شرایطی را که می توانند بدان عبارت پردازی معنائی دهند، مسکوت بگذارد. تنها به میزانی که انسان از آغاز نسبت به طبیعت، این نخستین سرچشمه همه وسایل و مصالح کار، رفتاری مالکانه دارد و بر آن همچون چیزی متعلق به خود عمل می کند، کار انسان به تنها سرچشمه ارزش های مصرف و در نتیجه به سرچشمه ثروت تبدیل می شود. بورژواها دلایلی عالی برای انتساب این قدرت فوق طبیعی آفرینندگی به کار دارند: از این نتیجه می شود که انسانی که مالک چیزی جز نیروی کارش نیست قهراً در هر حالتی از جامعه و تمدن برده کسانى خواهد بود که شرایط عینی کار را در اختیار [تصرف] دارند. و از این رو تنها با اجازه این آخری ها می تواند کار و زندگی کند.

اما این حکم را بدان سان که اقامه شده یا بهتر بگوئیم آنچنان که می لنگد به حال خود بگذاریم. حال ببینیم چه نتیجه ای از این حکم می توان انتظار داشت؟ بدیهی است که نتیجه زیر:

«از آنجا که کار سرچشمه هر ثروتی است پس هیچ کس در جامعه نمی تواند ثروت هائی را تصرف کند که محصول کار نباشند. بنابراین اگر کسی خود کار نکند از کار دیگران زنده است و حتی فرهنگش را از کار دیگران می گیرد.»

به جای این، در برنامه حکم دومی به حکم نخستین با استفاده از کلمهٔ رابط «از آنجا که» افزوده می شود بدین منظور که نتیجهٔ نهائی نه از حکم اول بلکه از دومی استخراج شود.

بخش دوم حکم پاراگراف اول: «کار مفید تنها از طریق جامعه و در جامعه امکان پذیر است»، طبق حکم نخست، کار سرچشمهٔ همهٔ ثروت ها و همهٔ فرهنگ ها است، بنابراین جامعه بدون کار ممکن نیست. اینک به عکس می آموزیم که بدون جامعه کار «مفید» ممکن نیست.

درست به همین طریق می توان گفت که کار غیر مفید و حتی از نظر اجتماعی زیانمند [نیز] تنها در جامعه می تواند به شاخه ای از صنعت بدل شود، و تنها در جامعه است که می توان انگل وار زندگی کرد و غیره، خلاصه می توان تمام روسو را رونویسی کرد (11).

کار «مفید» چیست؟ مطمئناً کاری است که نتیجهٔ مفید مورد نظر را به بار آورد. وحشی ای که - و انسان پس از خروج از حالت میمونی، وحشی بود - حیوانی را با سنگ می کشد، که میوه گرد می آورد و غیره کار «مفید» انجام می دهد.

سوم: نتیجه: «چون کار مفید تنها در جامعه و از طریق جامعه ممکن است [پس] نتایج بی کم و کاست کار با حق برابر به همهٔ اعضای جامعه تعلق دارد.»

نتیجه گیری زیبایی است! اگر کار مفید تنها در جامعه و از طریق جامعه ممکن است [پس] نتایج کار به جامعه تعلق دارد - و تنها آن مقدار از این نتایج به فرد کارگر می رسد که برای حفظ «شرایط» کار یعنی جامعه لازم نباشد.

در واقع این حکم در همهٔ اعصار مورد استفادهٔ قهرمانان نظم/اجتماعی حاکم بوده است. نخست، ادعاهای [مطالبات] حکومت و همه چیزهایی که بدان مربوط می شود مطرح می گردد زیرا [حکومت] ارگان حفظ نظام اجتماعی است؛ سپس مطالبات انواع مالکان خصوصی طرح می شود، زیرا انواع گوناگون مالکان خصوصی بنیاد جامعه هستند و غیره. می توان دید که چنین عبارات توخالی ای را در هر جهت دلخواه می توان گرداند و چرخاند.

بخش های نخست و دوم پاراگراف اول تنها به صورت زیر می توانند پیوند قابل فهمی [معنی داری] داشته باشند:

«کار تنها به عنوان کار اجتماعی به سرچشمهٔ ثروت و فرهنگ تبدیل می شود»، کار اجتماعی و «کار در جامعه و از طریق جامعه» مرادف اند.

این حکم بی چون و چرا درست است زیرا گرچه کار منفرد (با مفروض داشتن شرایط مادی آن) نیز می تواند ارزش مصرف تولید کند اما نمی تواند ثروت و فرهنگ به وجود آورد.

اما حکم زیر نیز بی چون و چرا درست است:

«به نسبتی که کار به صورت اجتماعی تکامل می یابد و از این رو به سرچشمه ثروت و فرهنگ تبدیل می شود، فقر و تهی دستی در میان کارگران و ثروت و فرهنگ در میان غیر کارگران توسعه می یابد.»

این قانون تاریخ از آغاز تاکنون است. از این رو در اینجا به جای کلی باقی درباره «کار» و «جامعه» می بایست به طور مشخص ثابت شود که چگونه در جامعه سرمایه داری معاصر، شرایط مادی و غیره، دست کم آن چیزی را به وجود آورده اند که کارگران را قادر و وادار سازد این نفرین تاریخی را از میان بردارند.

در واقع، اما، کل پاراگراف، با سبک و درونمایه ناشیانه اش، تنها به این منظور آمده که اصطلاح لاسالی «نتایج بی کم و کاست کار» را همچون شعاری بر پرچم حزب نقش کند. من پائین تر به «نتایج بی کم و کاست کار»، «حقوق برابر» و غیره بر خواهم گشت چون همین موضوع به شکل تا اندازه ای متفاوت تکرار می شود.

2- «در جامعه کنونی، وسایل کار در انحصار طبقه سرمایه دار است؛ وضعیت وابستگی ناشی از این امر برای طبقه کارگر علت سیه روزی و بردگی در همه اشکال آن است.»

این عبارت که از *اساسنامه انترناسیونال* اقتباس شده در این ویرایش «اصلاح شده»، غلط است. در جامعه کنونی ابزارهای کار در انحصار زمینداران (انحصار مالکیت زمین حتی پایه انحصار سرمایه است) و سرمایه داران است. در عبارت مورد بحث در *اساسنامه انترناسیونال* ذکر از این یا آن طبقه نیست. در آنجا از «انحصار وسایل کار یعنی سرچشمه های زندگی» سخن گفته می شود. افزودن «سرچشمه های زندگی» به روشنی نشان می دهد که ابزارهای کار، زمین را نیز دربر می گیرد.

این تصحیح [توسط نویسندگان برنامه گوتا] از آن رو صورت گرفته که لاسال، به دلایلی که امروز بر همه روشن است، تنها به طبقه سرمایه دار حمله می کرد و نه به زمینداران. در انگلستان، سرمایه دار معمولاً حتی مالک زمینی که کارخانه اش در آن قرار دارد نیست.

3- «رهائی کار مستلزم ارتقای ابزارهای کار به دارائی مشترک جامعه و تنظیم کار جمعی توسط جماعت همراه با تخصیص بخشی از محصول برای نیازهای عمومی و توزیع عادلانه بقیه است.»

«ارتقای ابزارهای کار به مالکیت اجتماعی!»! روشن است که این جمله باید چنین خوانده شود: «تبدیل به مالکیت مشترک»؛ اما از این بگذریم.

«نتایج کار» چیست؟ محصول کار یا ارزش آن؟ و در حالت اخیر، آیا کل ارزش محصول است یا بخشی از ارزش که کار به تازگی به ارزش وسایل تولید مصرف شده افزوده است؟
«نتایج کار» مفهوم سستی است که لاسال جانشین مفاهیم معین اقتصادی کرده است.
«توزیع عادلانه» چیست؟

آیا بورژواها تأیید نمی کنند که توزیع کنونی «عادلانه» است؟ و آیا [توزیع کنونی] در واقع تنها توزیع عادلانه بر پایه شیوه تولید معاصر نیست؟ آیا روابط اقتصادی توسط مفاهیم حقوقی تنظیم می شوند یا به عکس روابط حقوقی ناشی از روابط اقتصادی اند؟ همچنین آیا فرقه های سوسیالیستی متنوع ترین درک ها را از توزیع «عادلانه» ندارند؟

برای فهم معنی «توزیع عادلانه» در این رابطه، باید پاراگراف نخست و عبارت بالا را با هم در نظر بگیریم. جمله اخیر جامعه ای را فرض می کند که در آن «ابزارهای کار در مالکیت اشتراکی اند و کل کار به صورت تعاونی تنظیم شده است»، و از پاراگراف نخست می فهمیم که «نتایج بی کم و کاست کار با حقوق برابر به همه اعضای جامعه تعلق دارد.»

«به همه اعضای جامعه»؟ به آنهایی که کار نمی کنند هم؟ در این صورت از «نتایج بی کم و کاست کار» چه می ماند؟ یا صرفاً به آنهایی که کار می کنند؟ در این صورت از حقوق برابر همه اعضای جامعه چه باقی می ماند؟

اما «همه اعضای جامعه» و «حقوق برابر» عباراتی بیش نیستند. هسته قضیه این است که در این جامعه کمونیستی هر کارگر باید «نتایج بی کم و کاست کار» لاسالی را دریافت کند.

بگذارید نخست اصطلاح «نتایج کار» را در معنی محصول کار در نظر بگیریم، در این صورت نتایج تعاونی کار، کل محصول اجتماعی خواهد بود.

از این محصول کل، موارد زیر باید کسر شود:

نخست، مقداری برای جانشینی وسایل تولید مصرف شده.

دوم، بخش دیگر برای گسترش تولید.

سوم، صندوق ذخیره یا بیمه برای حوادث و نابسامانی های ناشی از بلایای طبیعی و غیره.

این مفاد کسر شده از «نتایج بی کم و کاست کار»، ضرورتی اقتصادی اند و مقدار آنها بر حسب وسایل و نیروهای در دسترس و بخشی بر حسب محاسبات احتمالات انجام می گیرند و به هیچ رو بر اساس عدالت و انصاف قابل محاسبه نیستند.

آنچه از کل محصولات تولیدی باقی می ماند بخشی است که برای وسایل مصرفی در نظر گرفته می شود.

پیش از توزیع این مقدار بین افراد باید موارد زیر از آن کسر شود:

نخست، هزینه های عمومی اداری که به طور مستقیم به تولید تعلق ندارند.

این مقدار از همان آغاز به نحو بسیار چشمگیری از هزینه های اداری در جامعه کنونی کمتر خواهد بود و به نسبت تکامل جامعه نوین، کمتر خواهد شد.

دوم، مقادیری که برای ارضای نیازهای عمومی مانند مدرسه، خدمات بهداشتی و درمانی و غیره در نظر گرفته می شود.

از همان آغاز این بخش به نحو چشمگیری در مقایسه با جامعه کنونی رشد می کند و به نسبت تکامل جامعه نوین افزایش می یابد.

سوم، نخیره برای کسانی که قادر به کار نیستند و غیره، به طور خلاصه برای تأمین آنچه امروزه به طور رسمی امداد به بی چیزان نامیده می شود.

تنها اکنون [پس از کسر مقادیر ذکر شده در بالا] می توانیم به «توزیعی» برسیم که برنامه، تحت تأثیر بینش لاسالی، به نحوی تنگ نظرانه تنها آن را ملاحظه می کند، یعنی آن بخش از وسایل مصرفی که بین مولدان جداگانه جامعه تعاونی تقسیم می شود.

«نتایج بی کم و کاست کار»، یواشکی و پنهانی به نتایج «کاهش یافته» بدل شد هرچند چیزی که از مولد به عنوان فرد خصوصی کسر می شود، به طور مستقیم یا غیر مستقیم به عنوان عضو جامعه به او برمی گردد.

همان گونه که عبارت «نتایج بی کم و کاست کار» ناپدید شد، اکنون عبارت «نتایج کار» به طور کلی نیز از بین می رود.

در جامعه تعاونی مبتنی بر مالکیت عمومی وسایل تولید، مولدان، محصولات خود را مبادله نمی کنند؛ همان گونه که کار مصرف شده در محصولات به صورت ارزش این محصولات، به صورت کیفیتی عینی در آنها ظاهر نمی شود. زیرا در اینجا [جامعه تعاونی مبتنی بر مالکیت عمومی وسایل تولید]، بر خلاف جامعه سرمایه داری، کار فردی دیگر نه به شکل غیر مستقیم، بلکه به صورت مستقیم همچون مؤلفه ای از کل کار وجود دارد. «نتایج کار» که حتی امروزه به خاطر ابهامش قابل اعتراض است در جامعه آینده به طور کلی معنی خود را از دست می دهد.

آنچه در اینجا با آن سر و کار داریم جامعه کمونیستی ای که بر شالوده های خود تکامل یافته باشد نیست، بلکه به عکس، جامعه ای است که تازه از جامعه سرمایه داری سر بر می آورد؛ جامعه ای که از هر لحاظ، اقتصادی، اخلاقی و فکری، هنوز علایم زاده شدن از زهدان جامعه کهن را با خود دارد.

در نتیجه فرد مولد از جامعه - پس از کسر موارد یاد شده - همان چیزی را دریافت می کند که به جامعه داده است. آن چیزی را که به صورت مقداری کار به جامعه داده است. مثلاً روزانه کار اجتماعی شامل مجموع ساعات کار فردی است، و زمان کار فردی فرد مولد، میزان شرکت او در این کار کلی یا سهم او در آن است. او گواهی نامه ای از جامعه دریافت می کند که نشان می دهد فلان مقدار کار (پس از کسر مواردی از کارش برای صندوق عمومی) انجام داده است و با این گواهی نامه از انبار اجتماعی وسایل مصرفی، به اندازه کارش، محصول دریافت می کند. همان مقدار کاری را که به شکلی به جامعه داده است در شکل دیگر [از جامعه] دریافت می کند.

در اینجا، تا آنجا که به مبادله ارزش های برابر مربوط می شود، آشکارا همان اصلی حاکم است که مبادله بین کالاها را تنظیم می کند. [اما] محتوا و شکل این مبادله عوض شده اند، زیرا در شرایط تغییر یافته هیچ کس نمی تواند چیزی غیر از کارش را بدهد و از سوی دیگر بدین علت که هیچ چیز غیر از وسایل مصرف نمی تواند به مالکیت فردی درآید. اما تا آنجا که به توزیع وسایل مصرفی بین افراد مولد مربوط می شود، همان اصلی حاکم است که در مبادله کالاها هم ارز حاکم بود: مقدار معینی کار در یک شکل با همان مقدار کار در شکل دیگر مبادله می شود.

بنابراین **حق برابر** در اینجا هنوز به لحاظ اصولی، **حق بورژوائی** است، گرچه اصل و عمل، دیگر شاخ به شاخ نیستند در حالی که در مبادله کالاها، مبادله ارزش های یکسان تنها به طور متوسط صادق است و نه در موارد انفرادی و جداگانه.

به رغم این پیشرفت، این **حق برابر** هنوز پیوسته محدودیت بورژوائی را با خود حمل می کند. حق مولدان متناسب کاری است که عرضه می کنند، برابری در این واقعیت مستتر است که اندازه گیری با معیار یکسانی یعنی کار صورت می گیرد. اما یک آدم به لحاظ جسمی یا ذهنی از دیگری برتر است و در نتیجه در زمان یکسانی کار بیشتری می تواند عرضه کند یا زمان بیشتری به کار پردازد؛ و کار برای اینکه به عنوان مقیاس در نظر گرفته شود باید بر حسب زمان یا شدت تعریف شود وگرنه معیاری برای اندازه گیری نیست. این **حق برابر**، حقی نابرابر برای کار نابرابر است. این حق هیچ تفاوت طبقاتی را به رسمیت نمی شناسد چون هرکس کارگری مانند دیگری است؛ اما تلویحاً استعدادهای نابرابر و بنابراین ظرفیت تولیدی کارگر را به عنوان امتیازهای طبیعی می پذیرد. پس، این **حق**، در محتوای خود، **حق نابرابری است مانند هر حقی**. حق، بنا بر طبیعت خود تنها می تواند کار بست معیاری یکسان باشد؛ اما افراد نابرابر (و افراد اگر نابرابر نبودند افراد متمایزی به حساب نمی آمدند) تنها تا آنجا با معیار یکسانی قابل اندازه گیری اند که از زاویه دید یکسانی نگریسته شوند، تنها از یک جنبه معین در نظر گرفته شوند، مثلاً در مورد کنونی تنها به عنوان کارگر ملاحظه کردند و چیز بیشتری در آنها مورد توجه قرار نگیرد، هر چیز دیگری نادیده گرفته شود. افزون بر این، یک

کارگر ازدواج کرده، دیگری نه؛ یکی فرزندان بیشتری از دیگری دارد و غیره و غیره. بدین سان با بازده یکسان کار و بنابراین سهم یکسانی از ذخیره منابع مصرفی، یک کارگر در واقع بیش از دیگری دریافت خواهد داشت، یکی غنی تر از دیگری خواهد بود و غیره. برای احتراز از همه اینها، حق باید نه برابر بلکه نابرابر باشد.

اما این کمبودها در فاز نخست جامعه کمونیستی، هنگامی که این جامعه تازه پس از دردهای طولانی زایمان از شکم جامعه سرمایه داری سر برآورده، اجتناب ناپذیرند. حق هرگز نمی تواند بالاتر از ساختار اقتصادی جامعه و تکامل فرهنگی ای که مشروط به آن ساختار است، باشد.

در فاز بالاتر جامعه کمونیستی، پس از ناپدید شدن تبعیت برده ساز فرد از تقسیم کار و همراه با آن تضاد بین کار ذهنی و کار بدنی؛ پس از تبدیل شدن کار از صرفا وسیله ای برای زندگی به نیاز اصلی زندگی؛ پس از افزایش نیروهای مولد همراه با تکامل همه جانبه فرد و فوران همه چشمه های ثروت تعاونی، آری تنها در آن زمان می توان از افق تنگ حق بورژوائی در تمامیت آن فراگذشت و جامعه خواهد توانست بر پرچم خود چنین نقش کند: از هرکس برحسب توانائی اش و به هرکس برحسب نیازهایش!

من به نحوی طولانی به «نتایج بی کم و کاست کار» و «توزیع عادلانه» پرداختم تا نشان دهم تلاش برای تحمیل ایده هائی که در دوره معینی معنائی داشتند و اکنون به یاوه گوئی های فرسوده بدل گشته اند به عنوان آئین مذهبی گونه به حزب از یکسو، و از سوی دیگر فاسد کردن بینش واقع گرایانه ای که آن همه تلاش به عمل آمد تا به تدریج در حزب نفوذ کند و در آن ریشه دوانده است از طریق یاوه های ایدئولوژیکی درباره حق و غیره که در میان دموکرات ها و سوسیالیست های فرانسوی رایج است، چه جنایت جدی ای است.

جدا از تجزیه و تحلیلی که صورت گرفت، تأکید و پرداختن تفصیلی [طرح برنامه] به اصطلاح توزیع، به طور کلی اشتباه بود.

توزیع وسایل مصرف صرفا نتیجه ای از توزیع خود شرایط تولید است، و این توزیع اخیر جنبه ای از خود شیوه تولید است. مثلا شیوه تولید سرمایه داری متکی بر این واقعیت است که شرایط مادی تولید در دستان غیر مولدان به صورت مالکیت سرمایه و زمین جمع شده در حالی که توده ها صرفا صاحب شرایط شخصی تولید یا نیروی کارند. اگر عناصر تولید چنین توزیع شده باشند، در آن صورت، توزیع کنونی وسایل مصرف به صورت اتوماتیک نتیجه می شود. اگر شرایط مادی تولید، مالکیت تعاونی خود کارگران باشد، در آن صورت توزیع وسایل مصرفی نتیجه می شود که با توزیع کنونی تفاوت خواهد داشت. سوسیالیسم عامیانه (و از طریق آن بخشی از دموکراسی به نوبه خود) از اقتصاددانان بورژوا این را گرفته که توزیع را مستقل از شیوه تولید ملاحظه و بررسی کند و از این رو سوسیالیسم

طوری ارائه می شود که گوئی اساسا به گرد توزیع می گردد. پس از مدت ها که از کشف رابطه واقعی [بین شیوه تولید و توزیع وسایل مصرف] می گذرد، چرا دوباره عقب گرد می کنند؟

4- « رهائی کار باید امر طبقه کارگر باشد که در برابر او همه طبقات دیگر صرفا توده ای ارتجاعی اند.»

بخش اول جمله از مقدمه اساسنامه انترناسیونال اول اقتباس اما «تصحیح» شده است. در آنجا گفته می شود: «رهائی طبقه کارگر باید عمل خود کارگران باشد»؛ در اینجا به عکس گفته می شود «طبقه کارگر» باید رهائی بخشد - چه چیزی را؟ «کار» را. هر کسی که قادر است بفهمد! در عوض، بخش دوم جمله، نقل قولی ناب از لاسال است: «نسبت به او (نسبت به طبقه کارگر)، همه طبقات دیگر صرفا توده ای ارتجاعی اند.»

در *مانیفست کمونیست* گفته شده است: «از همه طبقاتی که امروز رو در روی بورژوازی ایستاده اند، تنها پرولتاریا طبقه ای واقعا انقلابی است. طبقات دیگر رو به زوال اند و سرانجام در برابر صنعت مدرن ناپدید می شوند؛ پرولتاریا خود محصول ویژه و اصلی این صنعت است» بورژوازی در اینجا همچون طبقه ای انقلابی - حامل صنعت بزرگ - نسبت به اربابان فئودال و بخش زیرین طبقه متوسط که می خواهند همه موقعیت های اجتماعی محصول شیوه های تولید فرسوده را حفظ کنند، تصور شده است. بنابراین آنها همراه با بورژوازی صرفا توده ای ارتجاعی تشکیل نمی دهند.

از سوی دیگر، پرولتاریا نسبت به بورژوازی انقلابی است زیرا خود بر پایه صنعت بزرگ رشد کرده و می کوشد از تولید خصلت سرمایه دارانه اش را که بورژوازی می کوشد جاودانه کند، بزدايد. اما *مانیفست* می افزاید: «بخش زیرین طبقه متوسط ... با مشاهده تحول آتی اش به پرولتاریا انقلابی می شود.»

پس، از این دیدگاه هم، گفتن اینکه این بخش همراه با بورژوازی و اربابان فئودال «توده ای ارتجاعی» نسبت به طبقه کارگر تشکیل می دهند، یاوه گوئی است.

آیا کسی به پیشه وران، صاحبان کارگاه های کوچک و دهقانان در طی انتخابات اخیر (12) اعلام کرده است: نسبت به ما، شما همراه با بورژوازی و اربابان فئودال صرفا توده ای ارتجاعی هستید؟

لاسال *مانیفست کمونیست* را از بر بود، همان گونه که پیروان مؤمن او کتاب های مقدسی را که او نوشته از برند. بنابراین اگر آن را چنین گستاخانه تحریف می کند، تنها بدین منظور است که به ائتلاف خود با فئودال ها و طرفداران حکومت مطلقه که مخالف بورژوازی اند رنگ و جلائی بدهد.

افزون بر آن در عبارت بالا گفته وحی گونه لاسال به زور و بی ارتباط با نقل قول تحریف شده از اساسنامه انترناسیونال وارد شده است. بدین سان نوعی نابجاگویی است که در واقع به هیچ رو برای آقای بیسمارک ناخوشایند نیست، یکی از آن تکه های بی مایه و بی شرمانه که مارای برلن (13) مرتکب می شود.

5- «طبقه کارگر برای رهائی خود پیش از هر چیز در چارچوب دولت ملی کنونی مبارزه می کند و آگاه است که نتیجه ضروری تلاش هایش که با کارگران همه کشورهای متمدن اشتراک دارد، برادری بین المللی همه خلق هاست.»

لاسال در تقابل با مانیفست کمونیست و تمام سوسیالیسم گذشته، به جنبش کارگری از تنگ نظرانه ترین موضع می نگریست. در این زمینه و [حتی] پس از کار *انترناسیونال پیروان* او نیز چنین می کنند! به طور کلی بدیهی است که طبقه کارگر برای آنکه بتواند مبارزه کند باید خود را در سرزمین خویش به عنوان یک طبقه متشکل کند و کشور خود او نخستین عرصه مبارزه اوست. بدین طریق مبارزه طبقاتی او ملی است اما همان طور که مانیفست کمونیست می گوید نه از لحاظ محتوا و ذات، بلکه از نظر شکل. اما مثلاً «چارچوب دولت ملی کنونی»، امپراتوری آلمان، خود به نوبه خویش از نظر اقتصادی در «چارچوب» بازار جهانی و از نظر سیاسی در «چارچوب» نظام دولت ها قرار دارد. هر آدم اهل کسب و کاری می داند که تجارت آلمان در همان حال تجارت خارجی است و البته عظمت آقای بیسمارک در سیاست بین المللی خاص اوست.

حزب کارگر آلمان انترناسیونالیسم کارگری را به چه تقلیل می دهد؟ به این آگاهی که نتیجه تلاش های او «برادری بین المللی خلق ها خواهد بود» - جمله ای که از مجمع بورژوائی صلح و آزادی (14) به عاریت گرفته شده است که در صدد آن را معادل برادری بین المللی طبقات کارگر در مبارزه مشترکشان به ضد طبقات حاکم و حکومت هایشان قلمداد کنند. بنابراین حتی یک کلمه درباره وظایف [عملکردهای] *بین المللی طبقه کارگر آلمان* در میان نیست! و بدین طریق است که طبقه کارگر باید با بورژوازی خودی - بورژوازی ای که با بورژواهای همه کشورهای دیگر به ضد او پیوند برادری برقرار کرده - و با سیاست توطئه بین المللی آقای بیسمارک مبارزه کند (15).

در واقع، اعتراف بین المللی برنامه [گوتا] حتی از برنامه حزب تجارت آزاد بی نهایت پائین تر است. این حزب نیز تأیید می کند که نتایج تلاش های او «برادری بین المللی خلق ها» خواهد بود. اما این حزب کاری هم برای بین المللی کردن تجارت انجام می دهد و به هیچ رو به این آگاهی خرسند نمی شود که همه خلق ها در کشور خود تجارت می کنند.

فعالیت بین‌المللی طبقه کارگر به هیچ‌رو به وجود اتحاد بین‌المللی کارگران [انترناسیونال اول] بستگی ندارد. انترناسیونال صرفاً نخستین تلاش برای ایجاد ارگانی مرکزی برای آن فعالیت بود، تلاشی که به خاطر تأثیرش موفقیتی دیرپا به دست آورد اما پس از سقوط کمون پاریس دیگر در نخستین شکل تاریخی‌اش قابل تحقق نبود.

نورد دویچه، بیسمارک، مطلقاً حق داشت هنگامی که برای رضایت اربابش اعلام کرد که حزب کارگران آلمان در برنامه جدیدش سوگند انترناسیونالیسم را شکسته است (16).

II

«با حرکت بر مبنای این اصول، حزب کارگران آلمان می‌کوشد با همه وسایل قانونی، دولت آزاد و جامعه سوسیالیستی را پی‌ریزی کند، قانون آه‌نین مزدها را با انهدام نظام کارمزدی درهم بشکند، استثمار را در همه شکل‌هایش لغو کند و همه‌گونه نابرابری اجتماعی و سیاسی را از میان بردارد.»

به دولت «آزاد» بعداً برمی‌گردم.

بدین‌سان حزب کارگران آلمان در آینده باید به «قانون آه‌نین مزدها»^{ی لاسال معتقد باشد!} (17) برای اینکه این قانون از قلم نیافتد به یاره‌گویی درباره «الغای نظام مزدی» (باید گفت الغای نظام کارمزدی) «همراه با قانون آه‌نین مزدها» پرداخته شده است. اگر من کارمزدی را لغو کنم در آن صورت طبیعتاً قوانین آن را هم لغو خواهم کرد خواه از آهن باشند یا اسفنج. اما حمله لاسال به کارمزدی تقریباً منحصرراً حمله به این به اصطلاح قانون است. بدین‌سان برای اینکه پیروزی فرقه لاسال ثابت شود «نظام مزدی» باید «همراه با قانون آه‌نین مزدها» لغو شود و نه بدون آن.

اما این امری شناخته شده است که از «قانون آه‌نین مزدها» هیچ چیزش از آن لاسال نیست جز «آه‌نین» که آن را هم از عبارت «قوانین ابدی آه‌نین»^{گفته گرفته است} (18). کلمه «آه‌نین» رمز شناسائی است که مؤمنان حقیقی از طریق آن یکدیگر را می‌شناسند. اما اگر این قانون را با مهری که لاسال بر آن زده و در نتیجه با معنایی که مورد نظر او بوده و نیز با مبانی‌ای که برای اثبات آن به کار رفته در نظر بگیریم. این مبنا چیست؟ همان‌گونه که لانگه قبلاً کمی پس از مرگ لاسال نشان داده است این مبنا نظریه جمعیت‌مالتوس است (که خود لانگه آن را تبلیغ می‌کرد) (19) اما اگر این نظریه درست باشد من نمی‌توانم قانون را لغو کنم حتی اگر نظام مزدی را صد بار ملغی سازم، زیرا این قانون نه تنها در نظام کارمزدی، بلکه در هر نظام اجتماعی دیگری حاکم است. اقتصاددانان با تکیه مستقیم بر نظریه‌مالتوس طی پنجاه سال و بیشتر در حال اثبات این نکته بوده‌اند که سوسیالیسم قادر به

از میان بردن فقر که پایه طبیعی دارد نیست، بلکه تنها می توانند فقر را تعمیم دهند و آن را در سطح کل جامعه توزیع کنند.

اما اصل موضوع، اینها نیست. کاملاً جدا از فرمول بندی نادرست لاسال از قانون، گام قهقرائی خشم انگیز [تحمل ناپذیر] حقیقی از این قرار است:

پس از مرگ لاسال مسیری در حزب ما برای این درک علمی گشوده شد که مرزها آن چیزی نیستند که ظاهراً به نظر می رسند یعنی ارزش یا قیمت کار، بلکه صرفاً شکل نقاب داری از ارزش یا قیمت نیروی کارند. از این رو کل درک بورژوائی قبلی از مزد و نیز همه نقدهای گذشته بر این درک، یک بار برای همیشه به دور ریخته شد و روشن گردید که کارگر مزدی تنها هنگامی مجاز است برای بقای خود یعنی برای زنده بودن کاری داشته باشد که برای زمان معینی به طور رایگان برای سرمایه دار (و در نتیجه برای دیگر مصرف کنندگان ارزش اضافی) کار کند؛ اینکه کل نظام سرمایه دارانه تولید بر پایه افزایش این کار اضافی از طریق افزایش ساعات کار یا توسعه بارآوری کار، افزایش شدت نیروی کار و غیره می چرخد؛ و در نتیجه نظام کار مزدی نظام بردگی است و در واقع بردگی ای که به نسبت تکامل نیروهای مولد اجتماعی کار، سخت تر می شود، خواه کارگر مزد بهتر یا بدتری دریافت دارد. و پس از اینکه چنین درکی زمینه بیشتر و بیشتری در حزب ما پیدا کرد، به جزم های مذهبی گونه لاسال برمی گردند گرچه این را می دانند که لاسال نمی دانست مزد چیست، اما با پیروی از اقتصاددانان بورژوا نمود موضوع را به جای ماهیت آن می گیرند.

این مانند آن است که در میان بردگانی که سرانجام راز برده داری را دریافته اند و به شورش روی آورده اند، یک برده که هنوز در بند مفاهیم فرسوده اسیر است در برنامه شورش چنین رقم بزند: بردگی باید ملغی شود زیرا تغذیه بردگان در نظام بردگی نمی تواند از حداکثر پائینی بیشتر شود!

آیا صرف این واقعیت که نمایندگان حزب ما توانستند چنین حمله ددمنشانه ای را به درک رایج در میان توده های حزب ما انجام دهند به خودی خود ثابت نمی کند که با چه سست اندیشی مجرمانه و با چه درجه از ناآگاهی به کار طرح برنامه سازش روی آورده اند!

به جای جمله نامعین پایان پاراگراف «الغای همه نابرابری های اجتماعی و سیاسی» می بایست گفته می شد که با الغای تمایزهای طبقاتی هرگونه نابرابری اجتماعی و سیاسی ناشی از آنها خود به خود ناپدید خواهد شد.

III

«حزب کارگران آلمان برای هموار کردن راه ها به منظور حل مسئله اجتماعی خواهان استقرار شرکت های کارگری تولید با کمک دولت زیر کنترل دموکراتیک زحمتکشان است. چنین شرکت های تولیدی باید در صنعت و کشاورزی با چنان دامنه ای برپا شوند که سازماندهی سوسیالیستی کل کار از آن ناشی گردد.»

پس از اکسیر لاسالی «قانون آهنین مزدها»، راه به نحو شایسته ای «هموار» می گردد. به جای مبارزه طبقاتی موجود، عبارت روزنامه ای «مسأله اجتماعی» ظاهر می شود که باید «راه را برای حل آن هموار کرد». «سازماندهی سوسیالیستی کل کار» به جای آنکه از روند انقلابی تحول جامعه برخیزد، از «کمک دولتی» که دولت به «شرکت های تعاونی کارگران» خواهد داد، «ناشی می شود»، شرکت هایی که نه کارگران، بلکه دولت به وجود خواهد آورد. تنها از مخیله لاسال چنین تصویری برمی آید که جامعه ای نوین، مانند راه آهنی جدید، ممکن است با وام دولتی ساخته شود!

به خاطر خرده شرمی که هنوز باقی مانده، «کمک دولتی» زیر کنترل دموکراتیک «زحمتکشان» قرار داده شده است.

نخست باید گفت که اکثریت «زحمتکشان» در آلمان، دهقانان هستند و نه طبقه کارگر.

دوم اینکه «دموکراتیک» در آلمانی *volksheerrschaftlich* به معنی «حکومت مردم» است. اما معنی «کنترل توسط حکومت مردمی زحمتکشان» چیست؟ به ویژه در مورد زحمتکشانی که از طریق این خواست ها که به دولت عرضه می کند آگاهانه اعلام می دارند که نه حکومت می کنند و نه برای حکومت کردن آماده اند!

در اینجا زائد به نظر می رسد که به نقد نسخه ای که توسط بوشه (20) در زمان فرمان روائی لوئی فیلیپ (21) به ضد سوسیالیست ها تجویز شد و مورد پذیرش کارگران ارتجاعی طرفدار آتلیه (22) قرار گرفت پرداخته شود. لطمه اصلی نقل این نسخه سری در برنامه نیست، بلکه در عقب گرد از موضع جنبش طبقاتی به موضع جنبشی فرقه ای است.

اینکه کارگران بخواهند شرایطی برای تولید تعاونی در مقیاس اجتماعی و نخست در مقیاس ملی مستقر کنند، تنها می تواند این معنی را داشته باشد که آنان برای منقلب کردن شرایط کنونی تولید فعالیت می کنند و این امر هیچ ربطی با پی ریزی شرکت های تعاونی با کمک دولت ندارد. اما تا آنجا که به شرکت های تعاونی کنونی مربوط می شود، چنین شرکت هایی تنها تا آنجا ارزش دارند که آفریده مستقل کارگران باشند و نه تحت الحمايه حکومت ها و بورژواها.

IV

حال به بخش دموکراتیک [طرح برنامه] می پردازم.

الف. «شالوده آزاد دولت»

نخست اینکه در قسمت II طرح برنامه آمده که حزب کارگران آلمان «برای دولت آزاد» مبارزه می کند.

دولت آزاد چیست؟

هدف کارگرانی که از ذهنیت محدود رعایای سر به زیر خود را رها کرده باشند به هیچ رو این نیست که دولتی آزاد مستقر کنند. در امپراتوری آلمان، «دولت» تقریباً به همان اندازه آزاد است که در روسیه. آزادی عبارت از این است که دولت از ارگانی که بالای سر جامعه قرار دارد به ارگانی که کاملاً تابع جامعه است تبدیل شود، و امروز هم شکل های دولتی به مقیاسی که «آزادی دولت» را محدود می کنند بیشتر یا کمتر آزادند.

حزب کارگران آلمان - دست کم اگر برنامه [گوتا] را بپذیرد - نشان می دهد که ایده های سوسیالیستی اش بسیار سطحی اند: به جای آنکه جامعه موجود را (و این امر حتی برای جامعه آینده صادق است) همچون شالوده دولت موجود مورد بررسی قرار دهد، دولت را پدیده ای مستقل تلقی می کند که «شالوده های فکری، اخلاقی و آزادی خواهانه» خود را دارد.

و اینک درباره کاربرد نابجا و آشفته اندیشانه اصطلاحاتی چون «دولت معاصر»، «جامعه معاصر» در برنامه و کژفهمی آشفته اندیشانه تری که با اعلام خواست هایش نسبت به دولت ایجاد می کند چه باید گفت!

«جامعه معاصر» جامعه سرمایه داری است که در همه کشورهای متمدن به صورت کمابیش عاری از عناصر قرون وسطائی، کمابیش مشروط به تکامل ویژه تاریخی هر کشور و به شکل کمابیش تکامل یافته وجود دارد. از سوی دیگر، «دولت معاصر» با عبور از مرز هر کشور فرق می کند. دولت امپراتوری پروس-آلمان با دولت سوئیس فرق دارد. دولت در انگلستان با دولت در ایالات متحده فرق دارد. از این رو، عبارت «دولت معاصر» اصطلاحی خیالی است.

با این همه، دولت های مختلف در کشورهای مختلف متمدن، به رغم تنوع و چندگانگی شکل شان در یک چیز مشترکند و آن اینکه همگی بر جامعه مدرن بورژوائی مبتنی اند که در یکی بیشتر و در دیگری کمتر تکامل سرمایه دارانه یافته است. از این رو دارای برخی جنبه های اساسی های مشترک نیز هستند. در این معنا می توان از «سرشت یا ماهیت دولت معاصر» در تقابل با آینده که در آن ریشه کنونی دولت یعنی جامعه بورژوائی، رخت بر بسته است، سخن گفت.

در آن صورت این پرسش مطرح می شود: سرشت دولت در جامعه کمونیستی دستخوش چه تحولی می گردد؟ به بیان دیگر، چه عملکردهای اجتماعی در آن جامعه باقی می ماند که شبیه عملکردهای کنونی دولت اند؟ به این پرسش تنها می توان به شکل علمی پاسخ داد و با هزار گونه ترکیب کلمه مردم با کلمه دولت به اندازه جهش کک نیز به [حل] مسأله نزدیک خواهیم شد.

بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی یک دوره تحول انقلابی از اولی به دومی وجود دارد. متناظر این دوره تحول، یک دوره گذار سیاسی نیز هست که دولت در آن چیزی نمی تواند باشد جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا.

اکنون برنامه [گوتا] نه به این آخری می پردازد و نه به سرشت دولت در جامعه کمونیستی. خواست سیاسی برنامه گوتا چیزی بیش از دعاهای دموکراتیکی که همه با آن آشنا هستند ندارد: رأی عمومی، قانون گذاری مستقیم، حقوق مردم، میلشای مردمی و غیره. آنها صرفاً پژواک حزب بورژوائی مردم و مجمع صلح و آزادی هستند و همگی خواست هائی هستند که تا آنجا که به صورت تخیلی بیان نشده باشند هم اکنون تحقق یافته اند. صرفاً دولتی که این خواست ها بدان تعلق دارند در درون مرزهای آلمان نیست، بلکه در سوئیس و در ایالات متحده و غیره است. این نوع «دولت آینده»، در واقع دولت معاصر است هر چند که در «چارچوب» امپراتوری آلمان نیست.

اما یک چیز فراموش شده است. از آنجا که حزب کارگران آلمان آشکارا اعلام می دارد که در درون «دولت ملی کنونی» و بنابراین در درون دولت خود، امپراتوری پروس – آلمان عمل می کند – در غیر این صورت خواست هایش بی معنی خواهد بود زیرا آدم چیزهائی را طلب می کند که ندارد – نمی بایست مهم ترین چیز را فراموش کرده باشد یعنی اینکه همه آن کلمات پر زرق و برق متکی بر به رسمیت شناختن به اصطلاح حاکمیت مردم و بنابراین تنها مناسب یک جمهوری دموکراتیک اند.

چون جرأت این نیست – و عاقلانه هم هست چون شرایط احتیاط می طلبند – که خواست جمهوری دموکراتیک مطرح شود، آن گونه که برنامه های کارگران فرانسوی در زمان لوئی فیلیپ و لوئی ناپلئون (23) خواستارش بودند، [اما] نباید نه به طفره رفتن روی آورد نه با «درستکاری» (24) خواست هائی را که تنها در یک جمهوری دموکراتیک معنی دارند از دولتی طلب کرد که چیزی نیست جز استبداد نظامی پلیسی که رنگ و لعاب شکل پارلمانی خورده است، دولتی آمیخته با عناصر فنوئدالی، زیر نفوذ بورژوازی و تکمیل شده با ارکان بوروکراتیک، و سپس اطمینان داد که می توان با «وسایل قانونی» چیزهائی به این دولت تحمیل نمود!

حتی دموکراسی عامیانه، که جمهوری دموکراتیک را دوران سعادت هزاره موعود می داند و اصلاً گمان نمی کند که دقیقاً در این شکل نهائی دولت در جامعه بورژوائی است که مبارزه طبقاتی باید تا به آخر و تا دست یابی به نتیجه ادامه یابد – آری حتی این دموکراسی از آن گونه دموکراتیسمی که در چارچوب اجازه پلیس عمل می کند و نه منطق، بسیار بالاتر است.

اینکه منظور از «دولت» در واقع ماشین حکومتی است یا دولت همچون ارگانیسمی که از طریق تقسیم کار از جامعه جدا شده است در این کلمات خود را نشان می دهد: «حزب کارگران آلمان به عنوان شالوده اقتصادی دولت خواستار برقراری مالیات بر درآمد تصاعدی است» و غیره. مالیات ها شالوده

اقتصادی ماشین حکومتی هستند و نه چیزی دیگر. در دولت آینده، که در سویس موجود است، این خواست [مالیات بر درآمد تصاعدی] به صورت نسبتاً خوبی تحقق یافته است. مالیات بر درآمد مفروض بر منابع گوناگون درآمد طبقات مختلف جامعه و در نتیجه جامعه سرمایه داری است. از این رو امری عادی است [جای شگفتی نیست] که اصلاح گران مالی لیورپول، بورژواهایی که برادر گلاستون در رأس آنها است (25) همین خواست را همچون برنامه به پیش می کشند.

ب. «حزب کارگران آلمان به عنوان شالوده فکری و اخلاقی دولت خواستار برقراری موارد زیر است:

1- آموزش ابتدائی برابر نوسط دولت. آموزش اجباری عمومی دبستانی. آموزش رایگان»

آموزش ابتدائی برابر؟ این کلمات چه چیزی پیشنهاد می کنند؟ آیا باور مؤلفان برنامه این است که در جامعه کنونی (و باید تنها به جامعه کنونی پرداخت) آموزش می تواند برای همه طبقات برابر باشد؟ یا خواستشان این است که طبقات بالا نیز اجباراً به سطح پائین آموزش مقدماتی ای تنها با شرایط اقتصادی کارگران مزدی و دهقانان همخوانی دارد تنزل کنند؟

«آموزش اجباری عمومی دبستانی. آموزش رایگان.» اولی حتی در آلمان وجود دارد، دومی در حد آموزش دبستانی در سویس و ایالات متحده برقرار است. در برخی از ایالات آمریکا مؤسسات آموزش عالی نیز «رایگان» هستند که در واقع بدین معنی است که هزینه آموزش طبقات بالا از محل دریافت مالیات عمومی پرداخت می شود. در مورد رایگان بودن دادگستری هم که در بند 5 بخش الف برنامه [گوتا] آمده، این موضوع صادق است. اداره دادرسی جنائی در همه جا رایگان است؛ دادرسی مدنی تقریباً منحصرأ به دعوای مربوط به مالکیت می پردازد و از این رو به طور انحصاری به طبقات دارا ارتباط دارد. آیا حل و فصل مناقشات آنها باید به هزینه خزانه عمومی صورت گیرد؟ پاراگراف مربوط به مدارس باید دست کم خواستار مدارس فنی (نظری و عملی) در ترکیب با مدارس مقدماتی باشد.

«آموزش مقدماتی توسط دولت» نیز به طور کلی قابل اعتراض است. تعریف و تعیین هزینه های مدارس ابتدائی، تعیین کیفیت کادر آموزشی، تعیین رشته های درسی و غیره و نظارت بر اجرای این ویژگی های قانونی توسط بازرسان دولتی، چنان که در ایالات متحده صورت می گیرد، با اینکه دولت به عنوان مربی مردم منصوب شود بسیار متفاوت است.

حکومت و کلیسا باید از اعمال هرگونه نفوذی بر مدرسه طرد شوند. در واقع، به ویژه در امپراتوری پروس - آلمان (و نباید با ارجاع به «دولت آینده»، که دیدیم مسایل در آن چگونه طرح خواهند شد، از موضوع طفره رفت)، به عکس خود دولت نیازمند آموزشی سخت و جدی از جانب مردم است.

اما کل برنامه به رغم هیاهوی دموکراتیک اش در همه جا با ایمان چاکر منشانه لاسالی به دولت رنگ آمیزی شده یا با ایمان دموکراتیک به معجزه که بهتر از اولی نیست و یا سازشی است بین این دو باور به معجزه که هر دو به طور یکسان از سوسیالیسم به دورند.

«آزادی علم» در پاراگرافی از قانون اساسی پروس وجود دارد. پس چرا در اینجا آمده است؟ «آزادی وجدان!» اگر کسی بخواهد در این دوره مبارزه فرهنگی (26) شعارهای قدیمی لیبرالیسم را به یاد او بیاورد این کار مطمئناً به شکل زیر باید صورت گیرد: هرکس باید قادر باشد نیازهای دینی و جسمانی خود را بدون دخالت پلیس برطرف کند. اما حزب کارگران باید به هر صورت در چنین فرصتی آگاهی خود از این واقعیت را اعلام کند که «آزادی وجدان» بورژوائی چیزی جز تحمل انواع آزادی دینی وجدان نیست، و این حزب باید به نوبه خود بکوشد وجدان را از توهم دینی آزاد کند. اما این را برگزیده اند که از سطح «بورژوائی» فراتر نروند. اکنون من به پایان این گفتار می رسم زیرا ضمیمه ای که به دنبال برنامه آمده بخش شاخص آن نیست. از این رو در اینجا بسیار خلاصه می کنم.

2- «روزانه عادی کار»

در هیچ کشور دیگری حزب کارگران خود را به ارائه چنین خواست نامعینی محدود نساخته، بلکه همواره زمان کار روزانه ای را که در شرایط معینی عادی ارزیابی می کند تعیین و تصریح کرده است.

3 - «محدود کردن کار زنان و منع کار کودکان»

استاندارد کردن [تثبیت] زمان کار روزانه باید محدود کردن کار زنان را تا آنجا که به زمان کار، توقف موقت کار [برای استراحت] و غیره در روزانه کار مربوط می شود دربر داشته باشد در غیر این صورت تنها می تواند به معنی مستثنی کردن زنان از شاخه هائی از صنعت باشد که به ویژه برای سلامت تن آنان زیانمند و یا از نظر اخلاقی برای جنس زن قابل اعتراض اند. اگر منظور اینها بوده می بایست تصریح می شد.

«منع کار کودکان!» در اینجا مطلقاً ضروری است که حد سنی اعلام شود.

منع عمومی کار کودکان با صنعت بزرگ سازگاری ندارد. از این رو آرزوئی مقدس و توخالی بیش نیست. تحقق آن - اگر امکان پذیر باشد - امری ارتجاعی است زیرا در صورت تنظیم جدی زمان کار

برحسب گروه های مختلف سنی و دیگر اقدامات مربوط به ایمنی و حفاظت کودکان، ترکیب کار مولد با آموزش یکی از استوارترین وسایل برای تحول جامعه کنونی خواهد بود.

4- «نظارت دولتی در کارخانه ها، کارگاه ها و صنعت خانگی.»

برای مقابله با دولت پروس - آلمان، حتما باید خواسته می شد که بازرسان تنها توسط دادگاهی قانونی قابل حذف و تعویض باشند؛ و اینکه هر کارگری بتواند آنها را به خاطر غفلت از وظایفشان مورد تعقیب قرار دهد؛ و اینکه بازرسان باید از حرفه پزشکی باشند.

5 - «تنظیم کار در زندان ها»

خواست کوچکی در برنامه عمومی کارگران است. در هر صورت باید به روشنی اعلام می شد که قصد این نیست که از ترس رقابت اجازه داده شود که با زندانیان عادی جنائی مانند حیوان رفتار گردد و به ویژه تمایل بر این نیست که آنان از کار مولد که تنها اصلاحگرشان است محروم شوند. این مسلمان حداقلی است که از سوسیالیست ها می توان انتظار داشت.

6- «وضع قانونی کارآمد در مورد مسئولیت در سوانح»

باید بیان می شد که منظور از قانون «کارآمد» در مورد سوانح چیست. در ضمن باید توجه شود که به هنگام صحبت از روزانه کار عادی آن بخش از قوانین کارخانه که به مقررات بهداشتی و ایمنی و غیره مربوط می شوند نادیده گرفته شده است. قانون مربوط به مسئولیت در سوانح تنها هنگامی می تواند عملی شود که چنان مقرراتی نقض شده باشند. در یک کلام، شاخص این ضمیمه نیز غفلت و بی توجهی در نگارش است. گفتم و روح خود را نجات دادم.

نوشته شده در آوریل تا اوایل مه 1875

پانوشت ها

(همه پانوشت ها، جز در مواردی که منبع دیگری ذکر شده، از ترجمه انگلیسی است)

- 1- نقد برنامه گوتای مارکس یکی از مهم ترین رهاوردهای contributions مارکس در زمینه تکامل نظریه علمی کمونیسم و نمونه ای از مبارزه سازش ناپذیر با اپورتونیسیم است. این اثر در ماه آوریل و اوایل مه 1875 نوشته شد و در تاریخ 5 مه 1875 به رهبری آیزناخرها (ویلهم براهه) ارسال گردید. نقد برنامه گوتا بررسی انتقادی طرح برنامه حزب سوسیال دموکرات متحد آلمان است که برای کنگره وحدت در شهر گوتا آماده شده بود. نقد برنامه گوتا برای نخستین بار توسط انگلس در سال 1891 به رغم مخالفت رهبری اپورتونیست حزب سوسیال دموکرات آلمان منتشر شد. نوشته مارکس با «پیشگفتار» انگلس در مجله زمان نو (دی نویه سایت) ارگان نظری حزب سوسیال دموکرات آلمان، ج 1، شماره 18 سال 1891 به چاپ رسید. انگلس همچنین نامه مورخ 5 مه 1875 مارکس به ویلهلم براهه را همراه با نقد برنامه گوتا منتشر کرد. از نامه مورخ 21 فوریه 1891 انگلس به کائوتسکی روشن است که انگلس مجبور بود لحن برخی از پاراگراف های تند را تعدیل کند. ترجمه کنونی عین نوشته مارکس بدون هیچ تغییری است.
- 2 - در کنگره گوتا که از 22 تا 28 مه سال 1875 برگزار شد، دو سازمان موجود کارگری آلمان- حزب کارگران سوسیال دموکرات (آیزناخرها) که توسط لیبنکشت و بیل در سال 1869 در شهر آیزناخ تأسیس شد و رهبری آن با این دو بود و اتحاد عمومی کارگران آلمان، سازمانی لاسالی که توسط هازن کلور، هاسلمان، و تولکه رهبری می شد - وحدت کردند و حزب کارگران سوسیالیست آلمان را به وجود آوردند.
- 3- کنگره حزب سوسیال دموکرات آلمان در هال - نخستین کنگره پس از لغو قانون ضد سوسیالیستی - در 16 اکتبر 1890 به پیشنهاد ویلهلم لیبنکشت مؤلف اصلی برنامه گوتا تصمیم گرفت تا طرح برنامه جدیدی برای کنگره بعدی آماده کند. این برنامه جدید در اکتبر سال بعد در کنگره ارفورت به تصویب رسید (برنامه ارفورت)
- 4 - کنگره لاهه انترناسیونال اول در سپتامبر سال 1872 در لاهه تشکیل شد که شاخص آن مبارزه با باکونین بود. اکثریت کنگره از موضع شورای عمومی [انترناسیونال] به رهبری مارکس پشتیبانی کرد و باکونین از انترناسیونال اخراج شد.
- 5- کتاب دولت گرائی و آتارشی نوشته باکونین، زوریخ 1873
- 6 -- حزب مردم آلمان، در سال 1865 تأسیس شد اساساً مرکب از دموکرات های خرده بورژوازی ایالت های جنوب آلمان و بخشی از بورژوا دموکرات ها بود. این حزب با سرکردگی پروس بر آلمان مخالفت می کرد و شعارهای دموکراتیک عام را به پیش می برد در همان حال بازتاب گرایش جدائی طلبانه برخی ایالت های آلمان بود. این حزب خواستار تشکیل آلمانی فدرال بود و با وحدت آلمان تحت جمهوری دموکراتیک متمرکز مخالفت می کرد. در سال 1866 حزب مردم ایالت ساکسونی که هسته آن را کارگران تشکیل می دادند در حزب مردم آلمان ادغام شد و جناح چپ این حزب را تشکیل داد. حزب پس از این وحدت با طرح مسأله وحدت ملی آلمان از طریق دموکراتیک موافقت کرد و بعدها در جهت خط مشی ای سوسیالیستی تکامل یافت. پس از جدائی از دموکرات های خرده بورژوا در تشکیل حزب کارگران سوسیال دموکرات [آیزناخرها] در ماه اوت سال 1869 شرکت کرد.

7 - کنگره وحدت سوسیال دموکراسی آلمان [در فاصله 22 تا 28 م] سال 1875 در شهر گوتا برگزار شد؛ کنگره لاسالی ها در اوایل مه همان سال برگزار شده بود در حالی که کنگره آیزناخرها پس از کنگره وحدت در 8 ژوئن 1875 در هامبورگ فراخوانده شد.

8 - نخستین ترجمه جلد اول سرمایه که خود مارکس ویرایش آن را بر عهده داشت به صورت بخش-بخش [تکه تکه] در فاصله سال های 1872-1875 در پاریس منتشر شد.

9 - منظور مرکز انتشارات حزب کارگران سوسیال دموکرات است که وابسته به هیئت تحریریه فولکشتات (دولت خلقی)، ارگان مرکزی حزب بود.

10 - چاپ دوم جزوه مارکس زیر عنوان افشاگری هائی درباره محاکمه کمونیست ها در کلن (آثار مارکس و انگلس، چاپ آلمانی، جلد 8 ص 405-470) و این نوشته در سال 1875 توسط کتاب فروشی فولکشتات در لایپزیک منتشر شد.

11 - ژان ژاک روسو (1712-1778) فیلسوف عصر روشنگری، نماینده جناح چپ بورژوازی (رسته سوم)، دموکراسی بورژوازی بالنده، طرفدار پر جوش و خروش مبارزه به ضد استثمار فئودالی و حکومت مطلقه بود و از نظریه «حاکمیت مردم» دفاع می کرد که در مبارزه مردمی ژاکوبین ها تحقق یافت. روسو نقد خود از جامعه فئودالی را بر درک انتزاعی و نه تاریخی برابری طبیعی و شرایط توأم با خوشبختی انسان در کمونیسم بدوی و برتری طبیعت و روابط طبیعی بر روابط اجتماعی بنیاد نهاد. معاصرانش او را «حواری طبیعت» می نامیدند.

مارکس نشان داده که برنامه گوتا، به جای تحلیل طبقاتی علمی از نظام اجتماعی و قوانین تکامل آن به رونویسی آموزه های انتزاعی ای می پردازد که به ایده های روسو نزدیک هستند. (پانوشت ترجمه فرانسوی)

(به نظر می رسد که مارکس صرفاً خواسته نشان دهد که نه تنها کار مفید بلکه کار بیهوده و حتی کار زیان مند هم پدیده هائی اجتماعی اند و اشاره اش به روسو هم بدین خاطر بوده است که بگوید می توان مانند روسو مواردی از فعالیت بیهوده یا زیان مند (از جمله در حوزه علم و هنر) را در جامعه نشان داد. به نظر نمی رسد که مارکس خواسته باشد بگوید که ایده های برنامه گوتا به ایده های روسو نزدیک اند. در واقع به زحمت می توان چنین نزدیکی هائی بین برنامه گوتا و دیدگاه های روسو پیدا کرد. مترجم فارسی)

12- منظور انتخابات مجلس ملی آلمان [رایشستاگ] در 10 ژانویه 1874 است.

13 - اشاره طنز آمیز به هاسلمان سردبیر نویر سوتسیال دموکرات.

مجله نویر سوتسیال دموکرات ارگان لاسالی اتحاد عمومی کارگران آلمان بود که سه بار در هفته در فاصله سال های 1871 تا 1876 در برلن منتشر می شد. این مجله وفادارانه خط مشی لاسالی سازش با رژیم بیسمارک و آشتی جویانه با طبقات حاکم در آلمان و نیز اپورتونیسیم و ناسیونالیسم رهبری لاسالی را دنبال می کرد. از موضعی فرقه گرایانه با رهبری مارکسیستی انترناسیونال و حزب کارگران سوسیال دموکرات آلمان مخالفت می کرد و از فعالیت های طرفداران باکونین و دیگر عناصر ضد پرولتری به ضد شورای عمومی انترناسیونال پشتیبانی می نمود.

(ژان پل مارا (1793-1743)، پزشک، فیزیکدان، روزنامه نگار و مقاله نویس، انقلابی ژاکوبین، نماینده کنوانسیون در انقلاب کبیر فرانسه).

14 - مجمع بین المللی صلح و آزادی یک سازمان بورژوائی صلح طلب بود که در سال 1867 توسط گروهی از جمهوری خواهان خرده بورژوا و لیبرال ها در سویس تشکیل شد (ویکتور هوگو و جیوزپه گاریبالدی و دیگران در آن نقش فعالی داشتند). در سال 1867-1868 میخائیل باکونین به فعالیت های این مجمع پیوست. این مجمع در آغاز فعالیتش می کوشید از جنبش کارگری برای دستیابی به اهداف خود بهره جوید. این مجمع بر آن بود که با تشکیل نوعی «ایالات

متحد اروپا» می توان جنگ را از میان برداشت. بدین سان در میان توده ها توهم پراکنی می کرد تا پرولتاریا را از مبارزه طبقاتی منحرف کند.

15 - پس از سقوط کمون پاریس بیسمارک در سال های 1871-1872 کوشید معاهده ای با اتریش و روسیه برای عمل مشترک به ضد جنبش انقلابی به طور کلی و به ضد انترناسیونال اول به طور ویژه منعقد سازد و در توافق با پیشنهاد بیسمارک مجمع سه امپراتوری آلمان، روسیه و اتریش - مجارستان در اکتبر سال 1873 تشکیل شد تا به هنگام وقوع «اغتشاش در اروپا» به عمل مشترک روی آورند.

16 - سرمقاله نورد دویچه آگماینه تسایتونگ در تاریخ 20 مارس 1875. در آنجا گفته شده بود: «عمل تبلیغی سوسیال دموکراتیک [آلمان] در برخی جنبه ها محتاطانه تر شده است: [فعالان آنها] انترناسیونال را رد می کنند.»
نورد دویچه آگماینه تسایتونگ (روزنامه عمومی شمال آلمان) روزنامه ای ارتجاعی بود که از سال 1861 تا 1918 در برلن منتشر می شد. این روزنامه در دهه های 1860 تا 1880 ارگان حکومت بیسمارک بود.

17- لاسال این قانون را چنین فرمول بندی می کرد: «قانون آهنین اقتصادی که در شرایط امروز [معاصر]، زیر فرمان روانی قانون عرضه و تقاضای کار، مزد را بدین گونه تعیین می کند: اینکه مزد میانگین همواره به سطح شرایط لازم برای بقا کاهش می یابد که معمولاً در هر کشوری با جان کندن برای تأمین زندگی و بقای نسل لازم است.

این سطح مزد محوری است که مزد واقعی روزانه همواره به گرد آن نوسان می کند بی آنکه هرگز طی مدتی طولانی از آن بیشتر یا کمتر گردد. مزد واقعی روزانه نمی تواند برای مدتی بالاتر از این مقدار حداقل باشد زیرا در این صورت شرایط زندگی آسان تر و بهتر کارگران باعث افزایش جمعیت کارگری می شود و در نتیجه عرضه نیروی کار برای کارخانه ها افزایش می یابد که به نوبه خود مزدها را تا سطح قبلی کاهش می دهد.

مزدها همچنین نمی توانند مدت زیادی کمتر از این حداقل سطح معیشت باشند زیرا این کار باعث مهاجرت، زندگی مجردي، امتناع از تولید نسل و سرانجام کاهش عده کارگران در اثر فقر می گردد که باعث کاهش عرضه نیروی کار به کارخانه ها و در نتیجه افزایش مزد تا سطح مزد قبلی می شود و بنابراین مزد میانگین واقعی مقدر است که همواره سیال باشد و به محوری که به گرد آن زمانی به سمت بالا و گاهی به پائین نوسان می کند برگردد.» (درس نامه کارگران، دو سخنرانی لاسال در فرانکفورت در 17 و 19 مه 1863، هاتینگن- زوریخ، 1887. لاسال برای نخستین بار این «قانون» را در «پاسخ سرگشاده به کمیته مرکزی برای فراخوان کنگره عمومی کارگران در لایپزیک» توضیح داد.
(زوریخ، 1863، ص 15-16)

(مالتوس بر آن بود که رشد جمعیت در هر جامعه، از جمله رشد جمعیت کارگری، از رشد محصولات لازم برای زندگی و به ویژه از رشد محصولات کشاورزی سریع تر است. او می نویسد: «با اطمینان می توان تأیید کرد که جمعیت، اگر کنترل نشود، طبق تصاعد هندسی افزایش می یابد به طوری که هر 25 سال یکبار دو برابر می شود [یعنی به صورت 1، 2، 4، 8، 16 و غیره افزایش می یابد] ... اگر کشوری با مردم نسبتاً خوب [ساعی؟] مانند انگلستان، فرانسه، ایتالیا یا آلمان را در نظر بگیریم می توانیم فرض کنیم که با توجه درخور به کشاورزی، محصول آن هر 25 سال یکبار به اندازه آنچه امروزه تولید می شود افزایش یابد ... اما اگر این فرض تحقق یابد، افزایش محصولات کشاورزی بر حسب تصاعدی عددی صورت خواهد گرفت [یعنی به شکل 1، 2، 3، 4 و غیره افزایش خواهد یافت] که به نحو غیر قابل قیاسی از رشد جمعیت عقب تر خواهد بود.» بدین سان مالتوس نتیجه می گیرد که «قدرت [افزایش] جمعیت آن قدر بیشتر از قدرت زمین در تولید وسایل زندگی است که نسل بشر باید با مرگ زودرس در این یا آن شکل روبرو شود.» مالتوس سپس از بلایای طبیعی، بیماری های واگیردار، جنگ ها، قحطی و غیره و نیز از امتناع از تولید

مثل که هر یک به نحوی باعث «کنترل جمعیت» می شوند حرف می زند. مالتوس همچنین وضع بد و غیر بهداشتی خانه و زندگی کارگران و درآمد کم آنها را عاملی در کنترل جمعیت می داند و بدان ها با نظر مثبت می نگرد!

دیدگاه لاسال در زمینه مزد با دیدگاه مالتوس در مورد جمعیت پیوند نزدیکی دارد. پیوند آن در این است که لاسال به پیروی از نظریه جمعیت مالتوس می پنداشت که عرضه نیروی کار همواره از تقاضای آن بیشتر است، افزون بر آن، باز هم طبق نظر مالتوس، گمان می کرد که عرضه محصولات لازم برای زندگی نیز به طور نسبی کم و کمتر می شود و بهای آنها افزایش می یابد. «قانون آهنین مزدها»ی لاسال متکی بر همین فرض هاست که مالتوس چنین بیان می کرد: «فرض می کنیم که وسایل زندگی [در زمان معینی] در هر کشور درست به اندازه زندگی آسوده ساکنان آنجا باشد. فشار تلاش دائمی برای جمعیت بیشتر ... باعث افزایش شمار مردم قبل از افزایش وسایل معیشت می شود. غذائی که پیش از این برای 7 میلیون نفر کافی بود اکنون باید بین 7.5 یا 8 میلیون نفر تقسیم شود. در نتیجه افراد بی چیز باید وضع زندگی بدتری داشته باشند و بسیاری از آنها دچار وضعیت نومید کننده ای خواهند شد. شمار کارگران نیز بیش از میزان کاری خواهد بود که در بازار عرضه می شود بنابراین قیمت کار گرایش به کاهش خواهد داشت در حالی که قیمت وسایل زندگی افزایش پیدا خواهد کرد. بدین سان کارگر باید برای به دست آوردن مزدی که در گذشته داشت سخت تر کار کند. در این دوره دشوار، عدم رغبت به ازدواج و مشکلات نگاه داری خانواده به حدی زیاد خواهد بود که جمعیت دچار رکود می شود و در همان حال ارزان بودن کار، زیادی عده کارگران و ضرورت گسترش صنعت بین آنها، کشاورزان [سرمایه دار] را تشویق می کند تا کارگران بیشتری برای زمین های خود استخدام کنند، زمین های جدیدی به زیر کشت درآورند و کود دهی زمین های زیر کشت و اصلاح کشت را کامل تر کنند تا وسایل زندگی برای جمعیت به میزان زمانی برسد که از آن آغاز کردیم. زندگی کارگر در آن حال دوباره به گونه قابل تحمل تری آسوده خواهد شد. محدودیت ها تا درجه ای شل تر خواهد گردید و حرکت های پیش رونده و عقب گردها در زمینه رفاه تکرار خواهد شد.»

به روشنی دیده می شود که «استدلال های» لاسال که قبل از نقل دیدگاه های مالتوس آمد، تکرار حرف های این آخری است.

اما در دیدگاه مالتوس و در نتیجه دیدگاه لاسال چند موضوع بسیار مهم نادیده گرفته شده اند: نخست پیشرفت سریع بارآوری کار در نظام سرمایه داری در اثر پیشرفت تکنولوژی و علم و عقلانی کردن سازماندهی تولید و کاهش اتلاف ها و غیره. با توجه به عواملی که بر شمردیم و به شهادت آمارهای بسیار، رشد بارآوری کار به طور کلی و نیز بارآوری کار در کشاورزی معمولاً سریع تر از رشد جمعیت است و در دو سده گذشته و به ویژه در سده بیستم و نیمه دوم آن، رشد تولیدات کشاورزی بسیار سریع تر از رشد جمعیت بوده است. مثلاً در سال 1970 کل تولید غله در جهان 310.74 میلیون تن و در سال 2010 معدل 680.88 میلیون تن بود. جمعیت جهان در این سال ها به ترتیب 3.7 میلیارد و 6.9 میلیارد بوده است: در فاصله 40 سال جمعیت جهان 86 درصد افزایش پیدا کرده ($1.86 = 186\% = 6.9 : 3.7$) اما تولید غله در همین فاصله زمانی 119 درصد بالا رفته است ($2.19 = 219\% = 680.88 : 310.74$). این اختلاف در مورد تولید گوشت و مرغ از غله بسیار بیشتر است. در سال 1970 تولید جهانی گوشت گاو، گوشت خوک و گوشت مرغ به ترتیب 38.366، 35.799 و 15.185 میلیون تن بوده که در سال 2006 به ترتیب به 68.033، 106.604 و 85.229 میلیون تن رسیده است. بدین سان تولید گوشت گاو در فاصله 1970 تا 2006 به میزان 77.3%، تولید گوشت خوک به میزان 198% و تولید گوشت مرغ 461% افزایش یافته و اگر مجموع سه نوع گوشت را در نظر بگیریم رشد تولید 191% بوده است که از رشد جمعیت در فاصله سال های 1970 تا 2006 بسیار بیشتر است.

<http://www.zootecnicainternational.com/article-archive/marketing/26-the-time-spatial-dynamics-of-global-poultry-meat-production-between-1970-and-2006and-perspectives-for-2016.html>

در ضمن باید توجه داشت که رشد بارآوری محصولات صنعتی معمولاً از محصولات کشاورزی بیشتر است. افزون بر مجموع نیازمندی های کارگران، نسبت محصولات صنعتی (و نیز برخی خدمات) به محصولات کشاورزی در طول زمان رو به افزایش است. بدین سان دیده می شود که واقعیات، تز مالتوس در مورد رابطه بین رشد جمعیت و رشد محصولات کشاورزی را به سادگی رد می کنند. تز مالتوس حتی به هنگام ارائه آن یعنی در پایان سده هجدهم و آغاز سده نوزدهم نیز درست نبود و مطالعاتی صورت گرفته که نشان می دهند در طول سده نوزدهم رشد محصولات کشاورزی در سطح جهان از رشد جمعیت بیشتر بوده است. (در این مورد مثلاً می توان به مقاله «رشد تولید کشاورزی در جهان از 1800 تا 1938» نوشته جیوانی فریکو رجوع کرد. این نوشته بر روی اینترنت قابل دسترسی است).

موضوع دومی که مالتوس و در نتیجه لاسال بدان توجه نکرده اند، مبارزه طبقاتی و دستاوردهای آن است. طبقه کارگر در مبارزه با سرمایه داران و دولت هایشان می تواند دستاوردهائی در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی داشته باشد که هرچند داشتن این دستاوردها به معنی از میان رفتن سرمایه داری و نظام کار مزدی نیست و هرچند بورژوازی و حکومت های سرمایه داری تمام تلاش خود را برای بازپس گرفتن آن دستاوردها به کار می گیرند، اما دست کم بخشی از این دستاوردها در زمینه های اقتصادی و اجتماعی مانند مزد حداقل، ساعات قانونی کار روزانه، زمان کار و روزهای تعطیل در هفته، مرخصی سالانه، حقوق بازنشستگی، حقوق بیکاری و غیره و نیز سطح معینی از آموزش، فرهنگ، تأمین اجتماعی و غیره به جزئی از زندگی عادی کارگران تبدیل شده اند و بازستاندن آنها کار ساده ای نیست و سرمایه داران دست کم در شرایط عادی و حتی گاه در زمان رکود، خطر اقدام به حذف تمام این دستاوردها را نمی پذیرند. وجود دستاوردهای کارگری، نافی این امر نیست که مزد کارگر معادل ارزش یا بهای نیروی کار یا به عبارت دیگر معادل ارزش یا بهای محصولات و خدمات لازم برای بازتولید نیروی کار است. محصولات و خدمات لازم برای بازتولید نیروی کار پدیده ای اجتماعی است و نه زیست شناسانه. نیاز کارگر در شرایط اجتماعی معین و در شرایطی که کارگر از سطح معینی از آگاهی طبقاتی برخوردار باشد دیگر تنها در خوراک و پوشاک و مسکن و دارو و درمان او یا خانواده اش خلاصه نمی شود، بلکه یک رشته نیازهای فرهنگی، اجتماعی، تفریحی و غیره را نیز دربر می گیرد. بدین سان مزد تنها بر اساس حداقل زیست حیوانی – آنچنان که مالتوس و لاسال تصور می کنند – تعیین نمی گردد. مارکس، در نقد برنامه گوتا و همچنین در سرمایه و دیگر آثارش مزد در نظام سرمایه داری را با حداقل لازم برای زنده ماندن کارگر و بقای نسل او تعریف نمی کند، بلکه نیازهای اجتماعی و فرهنگی و دستاوردهای مبارزه طبقاتی، از جمله کاهش روزانه کار، قوانین مربوط مقررات کارخانه و کارگاه و غیره را در نظر می گیرد. ضمن آنکه کاهش بسیار شدید مزدها، به ویژه در شرایط بحران، را نیز نفی نمی کند. از دید مارکس دو روش استنثار ارزش اضافی (نسبی و مطلق) در همه جوامع سرمایه داری (پیشرفته یا عقب مانده) وجود دارند و خواهند داشت. اما نکته اصلی اینجاست که مزد در جامعه سرمایه داری را با حداقل لازم برای زنده ماندن کارگر و بقای نسل او نباید تعریف کرد.

خطای دیگر مالتوس و لاسال در این است که بیکاری را نه به سرمایه داری و قوانین انباشت سرمایه (ایجاد ارتش ذخیره کار)، بلکه به عاملی جمعیت نگارانه و زیست شناسانه مربوط می کنند. آنها همچنین بدین امر توجه ندارند که عرضه نیروی کار همواره از تقاضای آن بیشتر نیست و برهه هایی در سرمایه داری وجود داشته و می تواند وجود

داشته باشد که سرمایه داری با کمبود نیروی کار روبرو باشد. از سوی دیگر مالتوس و لاسال همان گونه که حداقل وسایل لازم برای زنده ماندن کارگر و بقای نسل او را قانونی جبری تصور می کنند برای عرضه و تقاضای نیروی کار هم نقش قادر مطلق قائل اند در حالی که در اینجا نیز مبارزه طبقاتی اثر می گذارد. مثلاً تشکل سندیکائی کارگران می تواند، آنچنان که مارکس در *فقر فلسفه* توضیح می دهد، رقابت میان کارگران را از بین ببرد و نیروی کارگران را به ضد سرمایه داران - دست کم در حوزه های معینی از مبارزه طبقاتی - بسیج نماید و تا حدی اثر عرضه و تقاضای بی مانع و رادع، و لیبرالیسم افسار گسیخته را خنثی سازد. مترجم فارسی)

18 - نقل از شعر ربانی [الهی] گوته.

19 - نظریه ای که فریدریش آلبرت لانگه در کتاب خود «مسأله کار: معنی و اهمیت آن در زمان حال و آینده، دویز بورگ، 1865، به پیش می برد.

20 - فیلیپ ژوزف بوشه (1796-1865) مورخ و مقاله نویس فرانسوی. او در سال های 1840 از سوسیالیسم کاتولیکی پشتیبانی می کرد که خواهان تشکیل تعاونی های کارگری با کمک دولت بود.

21 - لوئی فیلیپ (1773-1850) شاه فرانسه در دوره «سلطنت ژوئیه». او پس از انقلاب ژوئیه 1830 به تخت پادشاهی نشست و انقلاب 1848 به فرمان روائی او پایان داد.

22 - *آتلیه* (کارگاه) ماهنامه ای بود که از 1840 تا 1850 توسط پیشه وران و کارگرانی که زیر نفوذ سوسیالیسم کاتولیکی بودند در پاریس منتشر می شد. هیأت تحریریه آن را نمایندگان کارگران تشکیل می دادند که هر سه ماه یکبار انتخاب می شدند.

23 - ناپلئون سوم (لوئی بناپارت)، امپراتور فرانسه (1852-1870).

24 - درستکار، صفتی بود که به آیزناخرها اطلاق می شد.

25 - رابرت گلاستون، بازرگان لیبرال لیور پول که طرفدار مالیات بر درآمد تصاعدی بود که می بایست در درجه اول از زمینداران بزرگ گرفته شود. او برادر ویلیام گلاستون (1809-1898) نخست وزیر لیبرال بریتانیا در [دوره های مختلف] در نیمه دوم سده نوزدهم بود.

26 - «مبارزه فرهنگی» اصطلاحی بود که بورژوا لیبرال ها برای اقدامات قانونی ای که حکومت بیسمارک در دهه 1870 اتخاذ کرد به کار می بردند. این اقدامات به بهانه مبارزه برای فرهنگ عرفی هدفشان مبارزه با کاتولیسیسم و حزب «مرکز» بود که از جدائی طلبی و گرایش ضد پروسه مقامات رسمی، زمینداران و بورژوازی ایالات متوسط و کوچک جنوب غرب آلمان پشتیبانی می کرد. اما در سال های دهه 1880، بیسمارک بسیاری از این اقدامات را لغو کرد تا همه نیروهای ارتجاعی ایالات مختلف را متحد کند.